۞ وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ
رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٣ وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي
بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِيۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا
مَكِينٌ أَمِينٞ ٥٤ قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ
عَلِيمٞ ٥٥ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَتَبَوَّأُ مِنۡهَا حَيۡثُ
يَشَآءُۚ نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُۖ وَلَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٦
وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٥٧ وَجَآءَ
إِخۡوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَعَرَفَهُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٨
وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمۡ قَالَ ٱئۡتُونِي بِأَخٖ لَّكُم مِّنۡ أَبِيكُمۡۚ أَلَا تَرَوۡنَ
أَنِّيٓ أُوفِي ٱلۡكَيۡلَ وَأَنَا۠ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ ٥٩ فَإِن لَّمۡ تَأۡتُونِي
بِهِۦ فَلَا كَيۡلَ لَكُمۡ عِندِي وَلَا تَقۡرَبُونِ ٦٠ قَالُواْ سَنُرَٰوِدُ
عَنۡهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ ٦١ وَقَالَ لِفِتۡيَٰنِهِ ٱجۡعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ
فِي رِحَالِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَعۡرِفُونَهَآ إِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ
يَرۡجِعُونَ ٦٢ فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمۡ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا
ٱلۡكَيۡلُ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٦٣

من هرگز خودم را تبـــرئه نمی‌کنم، که نفس (سـرکش) بسیار بـه بـدیها امر می‌کند؛ مگرآنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.» ۵۳ پادشـاه گفت: «او [= یوسـف] را نزد من آورید، تا وی را مخصوص خود گردانم.» هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) بـا او صحبت کرد، (پادشاه به عقل و درایت او پی برد؛و)گفت:«تو امروز نزدما جایگاهی والا داری، و مورد اعتماد هســتی.» ۵۴ (یوسـف) گفت: «مرا سرپرسـت خزاین سـرزمین (مصر) قـرار ده، که نگهدارنده و آگاهم.» ۵۵ و این‌گونه ما بـه یوســف در ســرزمین (مصر) قــدرت دادیم، که هر جا می‌خواست در آن منزل می‌گزید(و تصرّف می‌کرد). ما رحمت خود را بـه هر کس بــخواهیم (و شایســته بـــدانیم) می‌بخشیم؛ و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. ۵۶ (امّا) پاداش آخرت، بـرای کسـانی که ایمـان آورده و پرهیزگـاری داشتند، بهتر است. ۵۷ (سـرزمین کنعان را قحطی فرا گرفت؛)برادران□یوسف(در پی موادّ غذایی بـه مصر) آمدند؛ و بــر او وارد شدند. او آنان را شناخت؛ ولی آنها او را نشناختند. ۵۸ و هنگامی□که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت، گفت: «(نوبت آینده) آن برادری را که از پدر دارید، نزد من آورید. آیا نمی‌بینید من حق پیمانه را ادا می‌کنم، و من بهترین میزبـانان هسـتم؟! ۵۹ و اگر او را نزد من نیاورید، نه کیل (و پیمانه‌ای از غلّه) نزد من خواهید داشـت؛ و نه (اصلاً) بـه من نزدیک شـوید.» ۶۰ گفتند: «ما بــا پدرش گفتگو خواهیم کرد؛ (و ســعی می‌کنیم موافقـتش را جلب نماییم؛) و ما این کار را خواهیم کرد.» ۶۱ (سـپس) بــه کارگزاران خود گفت: «آنچه را بعنوان قیمت پرداخته‌اند، در بارهایشان بگذارید؛ شاید پس از بازگشت به سـوی خانوادهٔ خویش، آن را بشناسـند؛ و شاید برگردند.» ۶۲ هنگامی که به سوی پدرشان بازگشتند،گفتند: «ای پدر! دسـتور داده شده□که(بدون□حـضور برادرمان بنیامین) پیمانه‌ای (از غلّه) به ما ندهند؛ پس برادرمان را با ما بفرست، تا سهمی (از غلّه) دریافت داریم؛ و ما او را محافظت خواهیم کرد.» ۶۳

۵۳ . مگر پروردگارم رحم کند : چنان‌که در آیات پیش ملاحظه شد، حضرت یوسف(ع) بی‌گناهی خود را ثابت کرد و اعلام داشت که هرگز به عزیز مصر خیانت نکرده است؛ اما از آن رو که او از بندگان مخلَص خدا بود و تمام قدرت‌ها و قوّت‌ها را از خدا می‌دانست و برای خود در مقابل خدا قدرتی قائل نبود، خودنگهداری خویش در مقابل نفس سرکش را رحمت و عنایتی از طرف خدا بیان کرد و نه افتخاری برای خود. آری، یوسف(ع) خود را منهای رحمت و لطف الهی، مانند دیگر افراد بشر می‌دانست که در برابر شهوات حیوانی به زانو در می‌آیند؛ اما اگر رحمت خداوند شامل حال انسان گردد، از سخت‌ترین امتحانات سربلند بیرون خواهد آمد.[1]

۵۵ . نجات مردم از خطری بدتر از قحطی : از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یوسف(ع) علاوه بر نجات آن جامعه از خطر قحطی، آنها را از خطر شرک نیز نجات داد. در روایتی از امام رضا(ع) چنین نقل شده است: «**یوسف(ع) در هفت سال فراوانی نعمت، به جمع‌آوری آذوقه‌ها پرداخت. هنگامی که سال‌های قحطی فرا رسید، او شروع به فروختن آذوقه‌ها کرد. در سال اول، آذوقه‌ها را در مقابل پول نقد (دینار و درهم) فروخت و بدین ترتیب، تمام پول نقد مصر در ملک یوسف در آمد. در سال دوم، آذوقه‌ها را در مقابل زیورآلات و جواهرات فروخت و بدین ترتیب تمام زیورآلات و جواهرات در ملک او در آمد. به همین ترتیب، در سال سوم در ازای دام‌ها و چهارپایان، سال چهارم در مقابل غلامان و کنیزان، سال پنجم در قبال خانه‌ها و عرصه‌ها، سال ششم در ازای مزارع و رودها و سال هفتم چون برای مصریان چیزی نمانده بود، ناگزیر آذوقه را به ازای خود خریدند و بدین ترتیب، تمام مردم مصر، بردهٔ یوسف شدند و در ملک او قرار گرفتند و در آن حال به هم می‌گفتند: ما هرگز سراغ نداریم خداوند به کسی چنین سلطنتی داده باشد و هیچ پادشاهی را به علم و تدبیر این پادشاه نمی‌شناسیم. در آن زمان، یوسف(ع) به پادشاه مصر گفت: نظرت در بارهٔ این نعمت‌هایی که خدا به من بخشیده، چیست؟ بدان که من آنها را از بدبختی نجات ندادم تا خودم مالکشان شوم و بلای جان آنها گردم. پادشاه گفت: هر چه تو بگویی. یوسف گفت: من، خداوند و تو را شاهد می‌گیرم که تمامی اهل مصر را آزاد کنم و اموال ایشان را به خودشان برگردانم. همچنین اختیارات و سلطنت و تاج و تخت تو را نیز به خودت سپردم؛ مگر این‌که جز به روش من عمل نکنی و جز حکم من حکمی ننمایی. پادشاه گفت: عمل به این پیشنهاد، توبهٔ من است و مایهٔ افتخار من که جز به دین و روش تو عمل نکنم و جز حکم تو حکمی ننمایم. اگر تو نبودی، هرگز هدایت نمی‌شدم و این تو بودی که سلطنت مرا حفظ کردی و استحکام بخشیدی و من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و تو پیامبر او هستی. پس بر این منصبی که تو را نصب کردم، بمان که تو نزد ما جایگاه والایی داری و مورد اعتماد هستی.**»[2]

۵۸ . دیدار یوسف(ع) با برادران پس از چهل سال : گفته‌اند که دیدار یوسف(ع) با برادرانش پس از چهل سال انجام شد و به همین جهت آنها او را نشناختند. به علاوه ایشان هرگز فکر نمی‌کردند که یوسفی که با آن وضع در چاه افتاد و به چند درهم فروخته شد، بر تخت وزارت تکیه زند.[3] یوسف نیز در ابتدا خود را به برادرانش معرفی نکرد؛ زیرا می‌خواست ابتدا برادر مادری‌اش را احضار کند و هنگامی که خود را برای دیگر برادرانش معرفی می‌کند، او نیز حاضر باشد ـ چنان‌که در آیات ۹۰ و ۹۱ آمده است ـ و به آنها نشان دهد که خداوند به خاطر صبر و تقوای او و برادرش که او نیز همچون یوسف به خاطر حسادت برادران متحمل سختی‌های زیادی شده بود، چگونه آن دو را مشمول رحمت و پاداش خویش کرده است.[4] تذکر این نکته لازم است که بنیامین، برادر «اَبَوینی» یعنی پدر و مادری حضرت یوسف بوده است؛ اما سایر برادران، تنها از ناحیهٔ پدر (حضرت یعقوب) با او مشترک و از مادر جدا بودند.

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۰۱ ۲ـ پیشین، ص ۲۰۹ ۳ـ اطیب‌البیان، ج۷، ص ۲۲۱
۴ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۱۱

قالَ هَل ءامَنُكُم عَلَيهِ إِلّا كَما أَمِنتُكُم عَلىٰ أَخيهِ مِن قَبلُ ۖ
فَاللَّهُ خَيرٌ حٰفِظًا وَهُوَ أَرحَمُ الرّٰحِمينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمّا فَتَحوا مَتٰعَهُم
وَجَدوا بِضٰعَتَهُم رُدَّت إِلَيهِم ۖ قالوا يٰأَبانا ما نَبغي ۖ
هٰذِهِ بِضٰعَتُنا رُدَّت إِلَينا ۖ وَنَميرُ أَهلَنا وَنَحفَظُ أَخانا
وَنَزدادُ كَيلَ بَعيرٍ ۖ ذٰلِكَ كَيلٌ يَسيرٌ ﴿٦٥﴾ قالَ لَن أُرسِلَهُ مَعَكُم
حَتّىٰ تُؤتونِ مَوثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأتُنَّنى بِهِ إِلّا أَن يُحاطَ بِكُم ۖ
فَلَمّا ءاتَوهُ مَوثِقَهُم قالَ اللَّهُ عَلىٰ ما نَقولُ وَكيلٌ ﴿٦٦﴾ وَقالَ
يٰبَنِيَّ لا تَدخُلوا مِن بابٍ واحِدٍ وَادخُلوا مِن أَبوابٍ
مُتَفَرِّقَةٍ ۖ وَما أُغني عَنكُم مِنَ اللَّهِ مِن شَيءٍ ۖ إِنِ الحُكمُ
إِلّا لِلَّهِ ۖ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ ۖ وَعَلَيهِ فَليَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلونَ ﴿٦٧﴾
وَلَمّا دَخَلوا مِن حَيثُ أَمَرَهُم أَبوهُم ما كانَ يُغني
عَنهُم مِنَ اللَّهِ مِن شَيءٍ إِلّا حاجَةً في نَفسِ يَعقوبَ
قَضىٰها ۚ وَإِنَّهُ لَذو عِلمٍ لِما عَلَّمنٰهُ وَلٰكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ
لا يَعلَمونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمّا دَخَلوا عَلىٰ يوسُفَ ءاوىٰ إِلَيهِ
أَخاهُ ۖ قالَ إِنّي أَنَا أَخوكَ فَلا تَبتَئِس بِما كانوا يَعمَلونَ ﴿٦٩﴾

گفت: «آیا نسبت به او به شما اطمینان کنم همان‌گونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد)؟! و (در هرحال،) خداوند بهترین حافظ، و مهربانترین مهربانان است.» ۶۴ و هنگامی که متاع خود را گشودند، دیدند سرمایهٔ آنها به آنها بازگردانده شده؛ گفتند: «پدر! ما دیگر چه می‌خواهیم؟! این سرمایهٔ ماست که به ما باز پس گردانده شده است؛ (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی؛) و ما برای خانوادهٔ خویش مواد غذایی می‌آوریم؛ و برادرمان را حفظ خواهیم کرد؛ و یک بارِ شتر زیادتر دریافت خواهیم داشت؛ این پیمانه (بار) کوچکی است.» ۶۵ گفت: «من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا پیمان مؤکّد الهی بدهید که او را حتماً نزد من خواهید آورد؛ مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علّت دیگر،) قدرت از شما سلب گردد. و هنگامی که آنها پیمان استوار خود را در اختیار او گذاردند، گفت: «خداوند، نسبت به آنچه می‌گوییم، ناظر و نگهبان است.» ۶۶ و (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرّق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)؛ و (من با این دستور،) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم. حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست. بر او توکّل کرده‌ام؛ و همهٔ متوکّلان باید بر او توکّل کنند.» ۶۷ و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده بود وارد شدند، این کار هیچ حادثهٔ حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد، جز حاجتی در دل یعقوب (که از این طریق) انجام شد (و خاطرش آرام گرفت)؛ و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۶۸ هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد و گفت: «من برادر تو هستم، از آنچه آنها انجام می‌دادند، غمگین و ناراحت نباش.» ۶۹

۶۴. اعتماد یعقوب(ع) به رحمت الهی : حضرت یعقوب در ابتدا تقاضای پسرانش مبنی بر فرستادن بنیامین با آنها را رد کرد؛ زیرا آنها در ماجرای یوسف ثابت کرده بودند که افراد امانت‌دار و سزاوار اعتمادی نیستند. آنان درست همان وعده‌ای را که در بارهٔ محافظت از یوسف به پدرشان داده بودند (آیهٔ ۱۲)، در بارهٔ بنیامین نیز دادند (آیهٔ ۶۳) و گفتند: «انا له لحافظون.»؛ اما یعقوب(ع) سخن آنها را قبول نکرد و چون دید که اطمینان به آنها بیهوده است، به خدا و حفاظت او دل بست و فرمود «فالله خیر حافظاً» و علت آن را نیز بیان کرد که «و هو ارحم الراحمین». چه بسا شخصی غیر از خداوند مورد اعتماد قرار گیرد و امانتی به او داده شود، ولی او در آن امانت و به شخصی که امانت را به او سپرده، رحم نکند؛ اما خداوند در جایی که باید رحم کند، فروگذار نمی‌کند و بر انسان عاجزی که کار خود را به او واگذار کرده، رحم می‌کند. در بارهٔ این جمله در روایتی می‌خوانیم: پس از آن‌که یعقوب(ع) فرمود: «فالله خیر حافظاً و هو ...»، خداوند فرمود: **«به عزتم سوگند، چون تو بر من توکل و اعتماد کردی، من هم قطعاً آن دو (یوسف و برادرش) را به تو باز می‌گردانم.»**[1]

۶۶. انصاف یعقوب : در بارهٔ جملهٔ **«مگر این‌که (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد»** مفسران گفته‌اند که ذکر این استثنا، نشانه‌ای از درایت و انصاف یعقوب پیامبر(ع) است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف خارج از حدّ توان نکرد و گفت: من فرزندم را از شما می‌خواهم؛ مگر این‌که حوادثی پیش آید که از قدرت شما بیرون باشد؛ که در این صورت، گناهی متوجه شما نیست.[2]

۶۷. استفاده از اسباب و علل در عین توجه به خدا : از این آیه معلوم می‌شود که یعقوب از جان یازده پسر خود می‌ترسید. ترس او از این بود که مردم ایشان را که یازده مرد رشید بودند، چشم زخم بزنند یا بر آنها حسد برند و قصد نابود کردن آنها را بکنند؛ یا از ایشان بترسند و برای شکستن جمع آنها توطئه‌ای بچینند و ایشان را به قتل رسانند یا بلای دیگری سر آنها بیاورند. به همین جهت به آنها فرمود که از یک در وارد نشوید؛ بلکه پراکنده و از چند در وارد شوید. البته برای این که کسی تصور نکند این دستور یعقوب به تنهایی و بدون خواست خدا، کارساز و مشکل‌گشا است، بلافاصله می‌گوید که من نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است، دفع کنم؛ زیرا حکم و فرمان از آن خداست. چیزی را که گفتم، خود خداوند به من آموخته و این نیز به خواست اوست. به همین جهت، در پایان آیه، توکل او به خدا ذکر شده است. درس مهمی که از این آیه گرفته می‌شود، این است که نباید اسباب و علل را بیهوده و بی‌ارزش تلقی کرد؛ بلکه باید آنها را به کار گرفت. همچنین باید توجه داشت که این اسباب و علل به خودی خود چیزی نیستند و اگر تأثیری دارند، به خواست و فرمان خداست و اگر چیزی شایستهٔ دل بستن و اتکا باشد، همانا خداوند است.[3]

۶۸. علم فراوان او از تعلیم ماست : این علم، فراتر از علوم اکتسابی و در حقیقت موهبتی است که خداوند به خاطر اخلاص در توحید به برخی از بندگانش عنایت می‌کند؛ دانشی که اشتباه در آن راه ندارد. به همین جهت، در آخر آیه می‌فرماید **«ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»** و از این نوع علم محروم‌اند. خداوند با این جمله، یعقوب را ستایش می‌کند و حق را به او می‌دهد و سفارش او به فرزندان و توکلش بر خدا را به مثابه امری درست و عالمانه تصدیق می‌کند و می‌فهماند که خداوند به خاطر همین جهات، حاجت درونی یعقوب را بر آورد و یوسف را به او باز گرداند.[4]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۱۶ ۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۲۶ ۳ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۲۰
۴ـ پیشین، ص ۲۲۳

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا
وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ
وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ
لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ
﴿٧٣﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ
مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ
اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ
مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ
نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾
قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا
يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا
شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

ربع الحزب ٥٥

و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بارِ برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد: «ای اهل قافله! شما دزد هستید.» ۷۰ آنها رو به سوی او کردندو گفتند: «چه چیز گم کرده‌اید؟» ۷۱ گفتند: «پیمانهٔ پادشاه را! وهرکس آن را بیاورد، یک بارِ شتر (غلّه) به او داده می‌شود؛ و من ضامن این (پاداش) هستم.» ۷۲ گفتند: «به خدا سوگند شمامی‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم؛ و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم!» ۷۳ آنها گفتند: «اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟» ۷۴ گفتند: «هر کس (آن پیمانه) در بارِ او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود؛ (و بخاطر این کار، بَرده شماخواهد شد؛)مااین‌گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم.» ۷۵ در این هنگام، (یوسف) قبل از بارِ برادرش، به کاوش بارهای آنها پرداخت؛ سپس آن را از بارِ برادرش بیرون آورد؛ این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم. او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین پادشاه (مصر) بگیرد، مگر آنکه خدا بخواهد. درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم؛ و برتر از هر صاحب علمی، عالِمی است. ۷۶ (برادران) گفتند: «اگر او[بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست؛) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد.» یوسف (سخت ناراحت شد، و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت، و برای آنها آشکار نکرد؛ (همین اندازه) گفت: «شما (از دیدگاه من،) از نظر منزلت بدترین مردمید. و خدا از آنچه توصیف می کنید، آگاه‌تر است.» ۷۷ گفتند: «ای عزیز! او پدر پیری دارد (که سخت ناراحت می‌شود)؛ یکی از ما را به جای او بگیر؛ ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» ۷۸

۷۰. یوسف(ع) چگونه بی‌گناهی را متهم به سرقت کرد؟ : آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند؛ اتهامی که آثار شوم آن دامان سایر برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟ پاسخ این است که این کار با توافق خود بنیامین بوده است؛ زیرا یوسف(ع) پیشتر خود را به او معرفی کرده بود و او می‌دانست که این نقشه برای نگه‌داری او چیده شده است؛ اما تهمتی به برادران وارد نمی‌شد. این کار تنها نگرانی و ناراحتی زودگذری ایجاد می‌کرد که برای آن آزمون مهم مانعی نداشت[1]؛ این‌که مقاومت یعقوب در برابر از دست دادن فرزندش که مورد علاقهٔ بسیار او بود، آزموده شود و از این طریق، حلقهٔ تکامل و پاداش عظیم و ثواب او تکمیل گردد. همچنین برادران نیز در این ماجرا بار دیگر در بوتهٔ آزمایش قرار گیرند که آیا حاضرند پیمانی را که با پدر در مورد تنها نگذاشتن بنیامین بسته بودند، عملی کنند یا نه. از سوی دیگر معلوم شود که چه کسانی این سخن را می‌گویند که «**اگر این برادر دزدی کرده، برادر دیگرش نیز پیش از او دزدی کرده است**».[2] علاوه بر اینها، به فرمودهٔ همین آیه، گویندهٔ اتهام «**شما دزد هستید**»، اشخاصی غیر از یوسف (جمعی از کارگزاران حکومت) بوده‌اند که قرآن به هویت آنها کاری ندارد. پس این نقشه با عصمت حضرت یوسف(ع) منافاتی ندارد و به هیچ وجه گناه محسوب نمی‌شود.[3]

۷۶. چرا یوسف(ع) با برادرانش طبق سنت خودشان رفتار کرد؟ : اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند، می‌بایست او را مضروب کند و به زندان بیفکند و علاوه بر این‌که سبب آزار برادر می‌شد، به هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، نمی‌رسید. از این رو پیشتر از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست. آنها هم طبق سنتی که داشتند، پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در ازای سرقتی که کرده، بر می‌دارند و از او کار می‌کشند. یوسف نیز طبق همین حکم با آنها رفتار کرد؛ چرا که یکی از راه‌های کیفر مجرم این است که او را طبق قانون و سنت جامعهٔ خودش کیفر دهند.[4]

۷۷. ریشه‌یابی نسبت دزدی برادران به یوسف(ع) : درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند، به گمان این‌که خود را در آن لحظات بحرانی تبرئه کنند؛ ولی حتماً این کار دلیلی داشته است. از امام رضا(ع) روایتی با این مضمون نقل شده است که اسحاقِ پیامبر کمربند یا شالی داشت که انبیا و بزرگان، یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌بردند. در زمان یوسف، این شال نزد عمّهٔ یوسف(ع) بود. یوسف نیز در ایام کودکی نزد عمّه‌اش زندگی می‌کرد و او یوسف را بسیار دوست می‌داشت. روزی یعقوب(ع) قاصدی را نزد خواهرش فرستاد که یوسف را روانه کن تا او را ببینم؛ دوباره آن را به سوی تو روانه خواهم کرد. عمّهٔ یوسف از فرستادهٔ یعقوب مهلت خواست تا یوسف یک شب دیگر نزد او به سر برد. فردای آن روز، کمربند موروثی اسحاق(ع) را زیر پیراهن یوسف و به کمر او بست و پیراهن را روی آن انداخت و پس از آن او را به سوی پدر روانه کرد. پس از مدتی، به دنبال یوسف(ع) نزد یعقوب(ع) آمد و گفت: مدتی بود کمربند ارثی‌ام را گم کرده بودم، حالا آن را نزد یوسف می‌بینم. چون در آن زمان، رسم بر این بود که اگر کسی چیزی می‌دزدید، به عنوان خدمتکار نزد صاحب مال می‌ماند، به همین بهانه یوسف(ع) را با خود برد و یوسف پیش او زندگی می‌کرد.[5]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۹
۲ـ پیام قرآن، ج۷، ص ۱۲۱
۳ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۲۵
۴ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۷
۵ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۴۲

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُۥٓ
إِنَّآ إِذًا لَّظَٰلِمُونَ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا ٱسْتَيْـَٔسُوا۟ مِنْهُ خَلَصُوا۟ نَجِيًّا
قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم
مَّوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ ۖ فَلَنْ أَبْرَحَ
ٱلْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِىٓ أَبِىٓ أَوْ يَحْكُمَ ٱللَّهُ لِى ۖ وَهُوَ خَيْرُ
ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٨٠﴾ ٱرْجِعُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَبِيكُمْ فَقُولُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّ
ٱبْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ
حَٰفِظِينَ ﴿٨١﴾ وَسْـَٔلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِىٓ
أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٨٢﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ
أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُۥ
هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ
يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾
قَالُوا۟ تَٱللَّهِ تَفْتَؤُا۟ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا
أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَٰلِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُوا۟
بَثِّى وَحُزْنِىٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

گفت: «پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم؛ در آن صورت، از ظالمان خواهیم بود!» ۷۹ هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند، به کناری رفتند و با هم به نجوا پرداختند؛ (برادر) بزرگشان گفت: «آیا نمی‌دانیدپدرتان از شما پیمان الهی گرفته؛ و پیش از این دربارهٔ یوسف کوتاهی کردید؟! من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم، تا پدرم به من اجازه دهد؛ یا خدا دربارهٔ من داوری کند، که او بهترین حکم‌کنندگان است. ۸۰ شما به سوی پدرتان بازگردید و بگویید: پدر (جان)، پسرت دزدی کرد؛ و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم؛ و ما از غیب آگاه نبودیم. ۸۱ (و اگر اطمینان نداری،) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن، و نیز از آن قافله که با آن آمدیم (بپرس)؛ و ما (در گفتار خود) صادق هستیم.» ۸۲ (یعقوب) گفت: «(هوای) نفس شما، مسأله را چنین در نظرتان آراسته است؛ من صبر می‌کنم، صبری زیبا (و خالی از کفران)؛ امیدوارم خداوند همهٔ آنها را به من بازگرداند؛ چرا که او دانا و حکیم است. ۸۳ و از آنها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد؛ امّا خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). ۸۴ گفتند: «به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا در آستانهٔ مرگ قرار گیری، یا هلاک گردی!» ۸۵ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم)؛ و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ۸۶

۷۹. یوسف(ع) و دقت در گفتار : نکتهٔ سزاوار توجه این است که یوسف (ع) هیچ‌گونه نسبت سرقتی به برادر نمی‌دهد؛ بلکه چنین می‌گوید که ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم. این دلیل بر آن است که او به دقت توجه داشته که در زندگی هرگز خلاف نگوید.[1]

۸۱ . ما از غیب آگاه نبودیم : منظور پسران یعقوب از غیب در این آیه، دزد بودن بنیامین است که آنها پیش از پیدا شدن پیمانه در وسایل او، از آن اطلاعی نداشتند. بدین ترتیب، معنی سخن آنها در این آیه چنین است: پدر جان، پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه در بارهٔ مجازات دزدی می‌دانستیم، گواهی ندادیم و نمی‌دانستیم که بنیامین دزدی کرده و بازداشت می‌شود، وگرنه آن گواهی را نمی‌دادیم تا او گرفتار نگردد.[2]

۸۳ . علت مفقود شدن بنیامین و ... از دیدگاه یعقوب : «(هوای) نفس شما، مسئله را چنین در نظرتان آراسته است.» این سخن یعقوب(ع) ـ که پس از مفقود شدن یوسف (آیهٔ ۱۸) نیز آن را به زبان آورد ـ برای تکذیب پسرانش در مورد بازداشت بنیامین یا تهمت به آنها نبود؛ زیرا قراین نشان می‌داد که آنها راست می‌گویند و بنیامین بازداشت شده بود؛ بلکه حضرت یعقوب(ع) با زیرکی خدادادی که داشت، فهمید که بازداشت بنیامین به گم شدن یوسف ارتباط دارد و می‌دانست که گم شدن یوسف در اثر هوای نفس برادرانش بوده است. به همین دلیل نگفت که امیدوارم خداوند بنیامین را به من باز گرداند؛ بلکه فرمود امیدوارم خداوند همهٔ آنها (یعنی یوسف، بنیامین و برادر بزرگ‌تر که در مصر ماند) را به من باز گرداند و بدین ترتیب فهماند که مفقود شدن همهٔ آنها، در اثر فریبکاری نفس پسران نادان و خطاکار بوده است.[3]

۸۳ . صبر جمیل : در روایتی می‌خوانیم که از امام باقر(ع) سؤال شد: «صبر زیبا» چیست؟ حضرت فرمود: **«صبری است که در آن به هیچ یک از مردم شکایت نشود. روزی ابراهیم(ع)، یعقوب(ع) را (که نوهٔ او بود) برای کاری به سوی راهب عابدی فرستاد. هنگامی که راهب او را دید، به گمان این که ابراهیم است، به استقبالش شتافت و او را در آغوش گرفت و گفت: مرحبا به ابراهیم خلیل‌الرحمان. یعقوب به او فرمود: من ابراهیم خلیل‌الرحمان نیستم؛ بلکه یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم هستم. راهب گفت: پس چرا این‌قدر تو را پیر و شکسته می‌بینم؟ فرمود: غم و غصه و بیماری (مرا به این روز انداخته). امام باقر(ع) فرمود: هنوز یعقوب به دم در منزل راهب نرسیده بود که خداوند به سویش وحی فرستاد: ای یعقوب، از (قضا و قدر) من به بندگانم شکایت می‌بری؟! یعقوب همان دم در به سجده افتاد و عرض کرد: پروردگارا، دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم. خداوند هم وحی فرستاد که این بار تو را آمرزیدم؛ دیگر تکرار مکن. از آن به بعد، هر چه ناملایمات دنیا به او روی می‌آورد، به هیچ‌کس شکایت نمی‌کرد؛ جز این‌که یک روز فرمود: «انما اشکو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون».»**[4]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۴۵ ۲ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۳۲ ۳ـ پیشین، ص ۲۳۳
۴ـ پیشین، ص ۲۴۳

يَٰبَنِيَّ اذهَبوا فَتَحَسَّسوا مِن يوسُفَ وَأَخيهِ وَلا تَايـَسوا
مِن رَوحِ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ لا يايـَسُ مِن رَوحِ اللَّهِ إِلَّا القَومُ
الكـٰفِرونَ ﴿٨٧﴾ فَلَمّا دَخَلوا عَلَيهِ قالوا يـٰأَيُّهَا العَزيزُ
مَسَّنا وَأَهلَنَا الضُّرُّ وَجِئنا بِبِضاعَةٍ مُزجىٰةٍ فَأَوفِ
لَنَا الكَيلَ وَتَصَدَّق عَلَينا ۖ إِنَّ اللَّهَ يَجزِي المُتَصَدِّقينَ
﴿٨٨﴾ قالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِيوسُفَ وَأَخيهِ إِذ أَنتُم
جـٰهِلونَ ﴿٨٩﴾ قالوا أَءِنَّكَ لَأَنتَ يوسُفُ ۖ قالَ أَنَا يوسُفُ
وَهـٰذا أَخي ۖ قَد مَنَّ اللَّهُ عَلَينا ۖ إِنَّهُ مَن يَتَّقِ
وَيَصبِر فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجرَ المُحسِنينَ ﴿٩٠﴾ قالوا تَاللَّهِ
لَقَد ءاثَرَكَ اللَّهُ عَلَينا وَإِن كُنّا لَخـٰطِـٔينَ ﴿٩١﴾
قالَ لا تَثريبَ عَلَيكُمُ اليَومَ ۖ يَغفِرُ اللَّهُ لَكُم ۖ وَهُوَ
أَرحَمُ الرّـٰحِمينَ ﴿٩٢﴾ اذهَبوا بِقَميصي هـٰذا فَأَلقوهُ عَلىٰ
وَجهِ أَبي يَأتِ بَصيرًا ۖ وَأتوني بِأَهلِكُم أَجمَعينَ ﴿٩٣﴾
وَلَمّا فَصَلَتِ العيرُ قالَ أَبوهُم إِنّي لَأَجِدُ ريحَ يوسُفَ ۖ
لَولا أَن تُفَنِّدونِ ﴿٩٤﴾ قالوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفي ضَلـٰلِكَ القَديمِ ﴿٩٥﴾

پسرانم! بروید،وازیوسف و برادرش جســتجو کنید؛ و از رحــمت خدا مأیـوس نشویـد؛ کـه تنهـا گـروه کافـران، از رحمـت خـدا مأیـوس می‌شوند.» ۸۷ هنگامی که آنها بر او [= یوسـف] وارد شـدند، گفتند: «ای عزیـز! مـا و خانــدان مــا را ناراحـــتی فرا گرفته، ومتاع کمی (بـرای خرید موادّ غذایی) بــا خود آورده‌ایم؛پیمانه را بـرای ماکامـل کـن؛ و بـر مـا تصدّق و بخشـش نمـا، کـه خـداونـد بخشندگـان را می‌دهد.» ۸۸ گفت: «آیا دانسـتید با یوسـف و بـرادرش□چه کردید، آنگاه که جاهل بــــودید؟!» ۸۹ گفتند: «آیا تو همان یوسـفـی؟!» گفـت: «(آری،) مـن یـوسفـم، و ایـن بـرادر مـن است؛ خداوند بـر ما منّت گذارد؛ هر کس تقوا پیشـه کند، و شکیبــایی و استقــامـت نمایـد، (سرانجام پیروز می‌شـود؛) چـرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» ۹۰ گفتند: «به خدا سوگند، خداوند تو را بـر ما برتری بخشیده؛ و ما خطاکار بودیم.» ۹۱ (یوسـف) گفت: «امروز ملامت و توبـیخی بـر شـما نیست؛ خداوند شما را می‌بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است؛ ۹۲ این پیراهن مرا ببـرید، و بـر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود؛ و همهٔ نزدیکان خود را نزد من بیاورید.» ۹۳ هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدرشان[=یعقوب] گفت: «من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا به نادانی وکم عقلی نسبت ندهید.» ۹۴ گفتند: «به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی!» ۹۵

۸۷. یعقوب(ع) از کجا می‌دانست یوسف زنده است؟ : در ذیل این آیه روایت شده است که شخصی به نام «حنان بن سدیر» از امام باقر(ع) پرسید: آیا یعقوب می‌دانست که یوسف زنده است؛ در حالی‌که بیست سال از جدا شدن او از یوسف می‌گذشت؟ امام باقر(ع) فرمود: «آری، می‌دانست. **او سحرگاهان از خدا خواست که فرشتهٔ مرگ (عزرائیل) نزدش فرود آید. عزرائیل فرود آمد و گفت: ای یعقوب، چه می‌خواهی؟ یعقوب گفت: به من بگو بدانم ارواح را یکی یکی می‌گیری یا با هم؟ او گفت: آنها را یکی یکی می‌گیرم. یعقوب گفت: آیا روح یوسف را هم گرفته‌ای؟ فرشتهٔ مرگ گفت: نه. از همین جا یعقوب فهمید که یوسف زنده است و بدین جهت به پسرانش فرمود: پسرانم، بروید و یوسف و برادرش را جست‌وجو کنید.**»[1]

۸۷. تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند : پس از شرک و کفر به خدا که بزرگ‌ترین گناه است، نومیدی از رحمت خدا و در امان دانستن خویش از عذاب خدا، از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده است. از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که انسان مؤمن باید خود را همیشه بین ترس از عذاب الهی و امید به رحمت او نگه دارد؛ نه چنان خود را از عذاب خدا ایمن بداند که به هر خلافی آلوده گردد و نه از رحمت الهی مأیوس شود که در اثر این یأس، از حرکت و خودسازی باز بماند.[2] اگر انسانی از رحمت خدا مأیوس شود ـ چنان‌که این آیه از قول یعقوب می‌فرماید ـ به خدا کافر شده است؛ زیرا قدرت نامحدود خدا را محدود کرده و پنداشته است که دیگر خداوند نمی‌تواند او را ببخشد و رحمت و لطف بی‌پایانش را شامل او کند.[3] در روایات، به تعبیرات بسیار شدیدی در بارهٔ نومیدی از رحمت الهی برخورد می‌کنیم. برای مثال در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**بزرگ‌ترین گناهان، شرک به خداوند است ... و بعد از آن، یأس از رحمت خدا ... سپس خود را از عذاب خدا ایمن دانستن.**»[4]

۹۲. بخشش هنگام قدرت؛ اخلاق پیامبران : آیات پیش، این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشن‌ترین وجهی به ما می آموزد که به هنگام پیروزی بر دشمن، انتقامجو و کینه‌توز نباشید و در هنگام قدرت عفو کنید. جالب توجه این‌که هنگامی که پیامبر اسلام(ص) در شرایط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار یعنی سران شرک و بت‌پرستی پیروز شد، به آنها فرمود: «**ای جمعیت قریش، گمان می‌کنید که در بارهٔ شما چه فرمان بدهم؟... من در بارهٔ شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف در بارهٔ برادرانش به هنگام پیروزی گفت: «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست».**»[5]

۹۳. آنچه خدا خواست، همان می‌شود : یکی از درس‌های سورهٔ یوسف، غلبهٔ خواست خدا بر خواست مخلوقات است. برادران یوسف، او را در چاه انداختند تا ذلیل شود؛ همان سبب شد که در خانهٔ عزیز مصر جای گرفت و عزیز شد. همسر عزیز، او را به زندان انداخت تا خوارش کند؛ همان سبب شد که نزد پادشاه، صاحب مقام و منزلت گردید. برادران، پیراهن خونین او را نزد پدر بردند و یعقوب از غصهٔ آن نابینا شد؛ ولی خدا خواست که بینایی یعقوب با پیراهن یوسف باز گردد. کوتاه سخن این‌که همهٔ اسباب ظاهری دست به دست هم دادند تا یوسف را خوار کنند؛ اما خدا می‌خواست که یوسف روز به روز عزیزتر شود و چنین شد: «والله غالب علی امره».[6]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۴۳
۲ـ اطیب‌البیان، ج۷، ص ۲۶۰
۳ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۳۷
۴ـ اصول کافی، ج۲، ص ۳۰۳
۵ـ نمونه، ج۱۰، ص ۶۵
۶ ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۴۵

فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلْبَشِيرُ أَلْقَىٰهُ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ فَٱرْتَدَّ بَصِيرًا ۖ قَالَ
أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّىٓ أَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَا
ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ
لَكُمْ رَبِّىٓ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ
يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ٱدْخُلُوا۟ مِصْرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ
ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّوا۟ لَهُۥ سُجَّدًا ۖ وَقَالَ
يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَٰىَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّى حَقًّا ۖ
وَقَدْ أَحْسَنَ بِىٓ إِذْ أَخْرَجَنِى مِنَ ٱلسِّجْنِ وَجَآءَ بِكُم
مِّنَ ٱلْبَدْوِ مِنۢ بَعْدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيْطَٰنُ بَيْنِى وَبَيْنَ إِخْوَتِىٓ ۚ
إِنَّ رَبِّى لَطِيفٌ لِّمَا يَشَآءُ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾
رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِى مِنَ ٱلْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِى مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ ۚ
فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَنتَ وَلِىِّۦ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ
تَوَفَّنِى مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِى بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠١﴾ ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ
نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۖ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوٓا۟ أَمْرَهُمْ وَهُمْ
يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَآ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

نصف الحزب ۲۵

امّا هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند؛ ناگهان بینا شد؛ گفت: «آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟!» ۹۶ گفتند: «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم.» ۹۷ گفت: «بزودی برای شمااز پروردگارم آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است.» ۹۸ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند،او پدر و مادرخودرا در آغوش گرفت، و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که ان شاء الله‌در امن و امان خواهید بود.» ۹۹ و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد؛ و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان (به این جا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد.پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند،) صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است. ۱۰۰ پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی. ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین! تو ولیّ و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما.» ۱۰۱ این از خبرهای غیب است که به تو وحی‌می‌فرستیم؛ تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم می‌گرفتند و نقشه می‌کشیدند. ۱۰۲ و بیشتر مردم، هرچند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. ۱۰۳

۹۷. توسل؛ حقیقتی از متن قرآن : از این آیه استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها با توحید منافاتی ندارد، بلکه راهی برای رسیدن به لطف پروردگار است؛ وگرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر تقاضای فرزندان در مورد استغفار برای آنان را بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد؟! این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از آیات قرآن آگاهی و برداشت صحیح ندارند یا تعصب‌های غلط مانع رسیدن آنان به حقایق معارف قرآن می‌شود.[۱]

۹۸. چرا یعقوب(ع) استغفار برای فرزندانش را به تأخیر انداخت؟ : شاید علت این‌که یعقوب(ع) استغفار برای فرزندانش را به تأخیر انداخت، این باشد که می‌خواست با دیدار یوسف(ع) نعمت خدا بر او کامل شود و دلش به تمام معنا خوشحال گردد و آثار ناخوشایند جدایی از یوسف از دلش پاک گردد و آنگاه با دلسوزی برای فرزندانش استغفار کند. شاید هم ـ چنان‌که در برخی از روایات آمده ـ این تأخیر بدان سبب بود که او می‌خواست هنگامی برای پسرانش استغفار کند که احتمال استجابت دعا بیشتر است؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**یعقوب استغفار را تا سحرگاه جمعه به تأخیر انداخت.**» در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که رسول خدا(ص) فرمود: «**بهترین وقتی که می‌توانید در آن خدا را بخوانید، سحرگاهان است و یعقوب(ع) استغفار را تأخیر انداخت تا سحر فرا رسد.**»[۲] شاید از این دو حدیث بتوان استفاده کرد که سحرها ـ به طور کلی ـ و سحر جمعه ـ به طور خاص ـ بهترین وقت برای دعا و مناجات با خداست.

۱۰۰. خانوادهٔ یوسف به خاطر او سجده کردند و نه به او : سجده بی‌شک عبادت مخصوص خدا است و توحید در عبادت که همهٔ پیامبران به آن دعوت کرده‌اند، مفهومش همین است. بنابر این، نه یوسف(ع) اجازه می‌داد که به او سجده کنند، نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می‌کرد، نه قرآن همچون یک عمل شایسته یا مجاز از آن یاد می‌کرد. بنابر این، سجدهٔ مزبور برای خدا بود (سجدهٔ شکر)؛ همان خدایی که این همه موهبت و مقام و عظمت به یوسف داد و مشکلات و گرفتاری‌های خاندان یعقوب را برطرف کرد. در این صورت، در عین این‌که سجدهٔ یعقوب و همسر و فرزندانش برای خدا بوده، چون به خاطر عظمت یوسف انجام گرفته، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می‌شود. در روایات متعددی که از ائمهٔ معصومین(ع) نقل شده، می‌خوانیم که سجدهٔ آنها برای عبادت و اطاعت خدا، احترام به یوسف و شکر خداوند بود؛ همان‌گونه که در داستان سجدهٔ فرشتگان به آدم نیز سجده برای خداوند بزرگی بوده که چنین مخلوق شگفتی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن، دلیلی بر احترام و تعظیم مقام آدم است. این درست به آن می‌ماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته‌ای انجام دهد و ما به خاطر آن، برای خدایی که چنین بنده‌ای را آفریده است، سجده کنیم که هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص.[۳]

۱۰۰. تعبیر خواب یوسف : منظور از این خواب، خوابی است که یوسف در کودکی دید و برای پدرش نقل کرد. او در آن خواب مشاهده کرد که خورشید و ماه و یازده ستاره به او سجده کردند. پس هنگامی که پدر و مادر و برادرانش به مصر آمدند و به خاطر او به سجده افتادند، تعبیر آن خواب را برای پدرش باز گفت.[۴]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۷۵ ۲ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۴۷ ۳ـ نمونه، ج۱۰، ص ۸۳
۴ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۴۹

وَمَا تَسْـَٔلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾
وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا
وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ
إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾ أَفَأَمِنُوٓا۟ أَن تَأْتِيَهُمْ غَـٰشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ
ٱللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾ قُلْ هَـٰذِهِۦ
سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَـٰنَ
ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾ وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ
إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟
فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ
وَلَدَارُ ٱلْـَٔاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾
حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا۟
جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ
ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ۗ
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَـٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ
وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

و تو(هرگز)از آنهاپاداشی نمی‌طلبی؛ آن نیست مگرتذکّری برای جهانیان. ۱۰۴ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) درآسمانها و زمین که آنها از کنارش‌می‌گذرند،وازآن رویگردانند. ۱۰۵ و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند. ۱۰۶ آیا ایمن از آنند که عذاب فراگیری از سوی خدا به سراغ آنان بیاید، یا ساعت رستاخیز ناگهان فرارسد، در حالی که متوجّه نیستند؟! ۱۰۷ بگو: «این راه من است!من و پیروانم، با بصیرت کامل، همهٔ مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم. منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم.» ۱۰۸ و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می‌کردیم. آیا (مخالفان دعوت تو،) در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است. آیا فکر نمی‌کنید؟! ۱۰۹ (پیامبران به دعوت خود، و دشمنان آنها به مخالفت خود همچنان ادامه دادند) تا آنگاه که رسولان مأیوس شدند، و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است؛ در این هنگام، یاری ما به سراغ آنها آمد؛ آنان را که خواستیم نجات یافتند؛ و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار بازگردانده نمی‌شود. ۱۱۰ در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد؛ و شرح هر چیزی (که پایهٔ سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند. ۱۱۱

۱۰۶. شرک در اطاعت : خداوند در آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵ همین سوره فرموده است که بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند؛ اگر چه تو از ایشان مزدی نخواهی و اگر چه نشانه‌های فراوانی را از خدا در آسمان و زمین ببینند. سپس در این آیه می‌فرماید آن اقلیتی هم که ایمان می‌آورند، بیشترشان به شرک آلوده هستند. ایمان و شرک در ظاهر در مقابل هم قرار دارند. ممکن است فردی در بالاترین مرتبهٔ ایمان یا در پایین‌ترین مرتبهٔ شرک قرار داشته باشد. البته این هم امکان دارد که شخصی در میان این دو مرحله قرار بگیرد؛ یعنی در حالی که ایمان دارد، آلوده به شرک هم باشد؛ زیرا حقیقت ایمان، وابستگی خاضعانهٔ قلب به خداست و این وابستگی شدت و ضعف دارد. ممکن است شخصی مانند بندگان مخلَص خدا، به غیر او و به هیچ چیز دیگر دل نبندد که در این صورت در قلهٔ ایمان قرار دارد؛ شخصی نیز حق و حقیقت را فراموش کند و کاملاً به غیر خدا و زندگی زودگذر مادی دل ببندد. بین این دو نقطه اما درجات و مراحل بسیاری وجود دارد که این آیه به آن مراحل اشاره دارد. ممکن است شخصی در عین این‌که ادعا دارد از خدا می‌ترسد و به او ایمان دارد، از ترس مشکل یا مصیبتی که ممکن است به او برسد بند بند وجودش بلرزد، حال آن‌که می‌داند تمام نیروها از آن خداست؛ یا عزت را از غیر خدا می‌طلبد، در حالی‌که این آیه را خوانده است که «**تمام عزت برای خداست**» و با این‌که ایمان دارد که خدا ضامن روزی اوست، درِ خانهٔ هرکس و ناکس را می‌کوبد و با این‌که ایمان دارد که خدا بر همه چیز آگاه است، باز شرم نمی‌کند و در پیشگاه او گناه می‌کند. پس این آیه به بعضی از مراتب شرک اشاره دارد که با بعضی از مراتب ایمان قابل جمع شدن است و در اصطلاح علم اخلاق به آن «شرک خفی» می‌گویند. روایاتی که از اهل بیت(ع) در ذیل این آیه نقل شده و اکثر آنها بیان مصداقی از مصادیق این آیه است، بسیار سزاوار توجه و تدبر است. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**مقصود از این آیه، شرک در اطاعت است؛ نه شرک در عبادت. گناهانی که افراد می‌کنند، شرک در اطاعت است؛ زیرا از شیطان اطاعت کرده‌اند و در اطاعت خدا، شیطان را نیز شریک کرده‌اند، و این گناهان، شرک در عبادت نیست که در آن غیر خدا پرستیده می‌شود.**» در روایتی از امام رضا(ع) می‌خوانیم: «**مقصود از این شرک، شرکی است که به حد کفر نرسد.**» در حدیث دیگر از امام صادق(ع) نقل شده: «**مقصود از این شرک، این است که کسی (مثلاً) بگوید: اگر فلانی نبود، من هلاک می‌شدم، و اگر فلانی نبود، به مشکل برمی‌خوردم و خانواده‌ام از دست می‌رفت؛ چنین کسی برای خدا در فرمانروایی‌اش شریک قائل شده و آن شریک را روزی‌دهنده یا دفع‌کنندهٔ بلاها از خود می‌داند.**» راوی حدیث می‌گوید که عرض کردم: اگر بگوید: اگر خدا فلانی را نرسانده بود، من هلاک می‌شدم، آیا این هم شرک است؟ حضرت فرمود: «**این خوب است و اشکالی ندارد.**»[1]

۱۰۸. دعوت‌کنندگان به قله‌های بلند توحید : پس از آن‌که خداوند در آیات پیش این نکته را بیان فرمود که ایمان کامل و توحید خالص، گوهری است که به سختی به دست می‌آید و بیشتر مؤمنان نیز به آن مرحله نمی‌رسند، به پیامبر خویش می‌فرماید که اعلام کن که راه خدا، دعوت به توحید خالص همراه با بصیرت و بینایی است و اگر کسی می‌خواهد به آن قلهٔ رفیع برسد، باید به دعوت پیامبر خدا پاسخ مثبت دهد. نکته‌ای که در این آیه شایان توجه است، این است که بار دعوت به سوی خدا تنها بر دوش پیامبر نیست؛ بلکه به دوش پیروان او نیز هست. البته کسی می‌تواند این منصب سنگین و بزرگ را عهده‌دار گردد که مانند پیامبر از هر شرکی پاک شده و دارای علم و بصیرت و یقین به مقام خداوند باشد، و هرکسی که ادعای پیروی دارد، نمی‌تواند عهده‌دار دعوت به سوی خدا باشد؛ چنان‌که در آیهٔ ۱۰۶ خواندیم که «**بیشتر آنها که مدّعی ایمان هستند، مشرک‌اند.**» به همین جهت، در روایات اهل بیت(ع) می‌خوانیم که منظور از این پیروان، امیرالمؤمنین علی(ع) و امامان پس از او هستند.[2] البته روشن است که امامان معصوم(ع) روشن‌ترین مصداق پیروان پیامبر(ع) هستند که معنای این آیه بر آنها تطبیق می‌کند؛ وگرنه مفهوم آیه تنها به آنها اختصاص ندارد.

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۷۸ ۲ـ پیشین، ص ۲۷۹

سورة الرعد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓرٰ تِلْكَ ءَايٰتُ الْكِتٰبِ وَالَّذِىٓ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ
وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۝۱ اللّٰهُ الَّذِى رَفَعَ السَّمٰوٰتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْأٰيٰتِ
لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۝۲ وَهُوَ الَّذِى مَدَّ الْأَرْضَ
وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِىَ وَأَنْهٰرًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ جَعَلَ فِيهَا
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِى الَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَأٰيٰتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ۝۳ وَفِى الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰوِرٰتٌ وَجَنّٰتٌ مِنْ أَعْنَابٍ
وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقٰى بِمَاءٍ وٰحِدٍ
وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ فِى الْأُكُلِ إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَأٰيٰتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ ۝۴ ۞ وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرٰبًا أَءِنَّا
لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولٰٓئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولٰٓئِكَ
الْأَغْلٰلُ فِى أَعْنَاقِهِمْ وَأُولٰٓئِكَ أَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ ۝۵

ثلاثة أرباع الحزب ۵۰

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

المـر، اینهـا آیـات کتـاب (آسمانی) است؛ و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشـتر مردم ایمان نمی‌آورند. ۱ خدا همـان کسـی اسـت کـه آسمانها را، بدون ستونهـایی کـه بـرای شمـا دیدنی باشد، برافراشـت، سـپس بـر عرش استیلا یافت (و زمام تدبـیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشـید و ماه را مسخّر سـاخت، که هر کدام تا زمان معینی حـرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را (برای شما) تشـریح می‌نماید؛ شـاید بـه لقـای پروردگارتان یقـین پیدا کنید. ۲ و او کسی است که زمین را گسترد؛ و در آن کوهها و نهرهایی قـرار داد؛ و در آن از تمام میوه‌ها یک جفت آفریـد؛ (پردهٔ سیاه)شب را بر روز می‌پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکّر می‌کننـد. ۳ و در روی زمیـن، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) بـاغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوهٔ گوناگون) که گاه بـر یک پایه می‌رویند و گاه بـــر دو پایه؛ (و عجیب‌تر آنکه) همهٔ آنها از یک آب سیراب می‌شوند! و بـا این حـال، بـعضی از آنها را از جهت میوه بـر دیگری بـرتری می‌دهیم؛ در اینها نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند. ۴ و اگر (از چیزی) تعجّب می‌کنی، عجیب گفتار آنهاست که می‌گویند: «آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بـار دیگر زنده می‌شـویم و) بـه خلقت جدیدی بازمی‌گردیم؟!» آنها کسانی هسـتند که بـه پروردگارشـان کافر شـده‌اند؛ و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است؛ وآنها اهل دوزخند، و جاودانه درآن خواهند ماند. ۵

محتوای کلی سورهٔ رعد : هدف اصلی این سوره، اثبات حقانیت قرآن و معجزه بودن این کتاب آسمانی و نشانه بودن آن برای رسالت پیامبر است، و این‌که مشرکان آن را نشانهٔ خدا و معجزهٔ پیامبر نمی‌دانند و ساخته و پرداختهٔ پیامبر معرفی می‌کنند، ادعایی است دروغ و بی‌اساس. خداوند برای اثبات این موضوع در این سوره بر دو مطلب تأکید کرده است: یکم، نشانه‌های خود در جهان هستی، دوم، سرگذشت اقوام پیشین و سرانجام دردناک آنها که به دلیل تکذیب حق برایشان پیش آمد. مخلوقات خداوند همگی نشان‌دهندهٔ توحید و یگانگی خدا هستند و سرگذشت اقوام پیشین، بیانگر حقانیت نبوت پیامبران است و قرآن بر هر دو مطلب تأکید می‌کند. توحید، شالوده و اساس قرآن است و نبوت، لازمهٔ آن، و این هماهنگی قرآن با عالم خلقت و تاریخ بشریت، دلیل محکمی بر حقانیت این کتاب آسمانی است.[1]

۲. ستون‌های آسمان : در روایتی نقل شده است که شخصی به نام حسین بن خالد از امام رضا(ع) پرسید: این‌که خداوند در آیهٔ هفتم سورهٔ ذاریات می‌فرماید «**سوگند به آسمان که دارای راه‌هاست**»، به چه معناست؟ امام(ع) فرمود: «**این آسمان، راه‌هایی به سوی زمین دارد.**» حسین بن خالد عرض کرد: چگونه می‌تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: آسمان‌ها بی‌ستون است؟! امام فرمود: «**پاک و منزّه است خدا؛ آیا خداوند نمی‌فرماید: بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد؟**» حسین بن خالد گفت: آری. حضرت فرمود: «**پس ستون‌هایی هست؛ ولی شما آنها را نمی‌بینید.**» این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی حقیقتی برمی‌دارد که در زمان نزول آیات بر هیچ‌کس روشن نبود؛ زیرا در آن زمان، هیأت بطلمیوسی بر محافل علمی جهان حاکم بود که طبق آن آسمان‌ها به صورت کراتی تودرتو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعاً هیچ کدام معلق و بی‌ستون نبود و هر کدام بر دیگری تکیه داشت؛ اما بعدها بشر کشف کرد که افلاک پوست پیازی به کلی اشتباه است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان بی آن‌که تکیه‌گاهی داشته باشند، هر کدام در مدار و جایگاه خود معلق و ثابت‌اند و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت نگه می‌دارد، تعادل قوّهٔ جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست. این تعادل جاذبه و دافعه، همچون یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.[2]

۴. دو نکتهٔ مهم در بارهٔ گیاهان : محور آیات ۲ تا ۴، توحید در ربوبیت است؛ یعنی علاوه بر این‌که خداوند جهان هستی را آفریده است، تدبیر امور آن نیز بر عهدهٔ اوست؛ بر خلاف عقیدهٔ بت‌پرستان که خلقت را به خدا و تدبیر را به بت‌ها نسبت می‌دادند.[3] این آیهٔ شریف، نکات مهم و عمیقی در بر دارد که به اختصار به دو مورد اشاره می‌شود: ۱ـ در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد و چنین می‌نماید که اگر چه قطعات زمین به هم پیوسته‌اند، هر کدام ساختمان مخصوص به خود دارد و هر کدام استعداد پرورش گیاه و میوه‌های خاصی را دارد. گویی هر قطعه مأمور است گیاهی را در خود برویاند که نیازی از نیازهای متعدد انسان را برآورده کند. ۲ـ این درختان و روییدنی‌ها گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه. صِنوان در اصل به معنای شاخه‌ای است که از تنهٔ اصلی درخت بیرون می‌آید. بنابر این، صنوان به معنای شاخه‌های متعددی است که از یک تنه بیرون می‌آید. جالب توجه این‌که گاه می‌شود که هر یک از این شاخه‌ها نوع خاصی از میوه را تحویل می‌دهد. ممکن است این جمله اشاره‌ای به موضوع استعداد درختان برای پیوند باشد که گاه بر یک پایه چند پیوند می‌زنند و هر کدام از پیوندها رشد می‌کند و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می‌دهد.[4]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۸۵ ۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۱۰ ۳ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۹۶
۴ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۱۶

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ
الْمَثُلٰتُ ۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۖ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝٦ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ۗ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ ۖ وَلِكُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ ۝٧ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ
وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ۝٨ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۝٩ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ
وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ
بِالنَّهَارِ ۝١٠ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا
مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۖ وَمَا لَهُم
مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ۝١١ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا
وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝١٢ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ
وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ ۖ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا
مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ۝١٣

آنها پیش‌از حسنه (و رحمت)، از تو تقاضای شتاب در سیئه (و عذاب) می‌کنند؛ با اینکه پیش از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شده است. و پروردگار تو نسبت به مردم ـ با اینکه ظلم می‌کنند ـ دارای مغفرت است؛ و (در عین حال،) پروردگارت دارای عذاب شدید است! ۶ کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نشده؟!» تو فقط بیم‌دهنده‌ای؛ و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (؛و اینها همه بهانه است، نه برای جستجوی حقیقت). ۷ خدا از جنین‌هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده‌ای حمل می‌کند آگاه است؛ و نیز از آنچه رحِمها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرّر می‌زایند)، و هم از آنچه افزون می‌کنند (و بعد از موقع می‌زایند)؛ و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد. ۸ او از غیب و شهود آگاه، و بزرگ و متعالی است. ۹ برای او یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، یا آن را آشکار سازند؛ و کسانی که شبانگاه مخفیانه حرکت می‌کنند، یا در روشنایی روز. ۱۰ برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ (امّا) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند. و هنگامی که خدا ارادهٔ سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت. ۱۱ او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایهٔ ترس است و هم مایهٔ امید؛ و ابرهای سنگین‌بار ایجاد می‌کند. ۱۲ و رعد، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ و (نیز) فرشتگان از ترس او! و صاعقه‌ها را می‌فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد، در حالی که آنها با (مشاهدهٔ این همه آیات الهی، باز هم) دربارهٔ خدا به مجادله مشغولند؛ و او قدرتی بی‌انتها (و مجازاتی دردناک) دارد! ۱۳

۶. تقاضای عذاب خدا به جای رحمت : این تقاضای نامعقول به خاطر این بوده که پیامبر(ص) را ـ معاذالله ـ مسخره کنند. در واقع هنگامی که کافران تهدیدهای پیامبر را در بارهٔ عذاب الهی شنیدند، به خیال این‌که او را مسخره کرده باشند، تقاضای عذاب کردند. خداوند در این آیه با تعجب بیان می‌کند که این چه تقاضایی است؛ در حالی‌که اولاً از بلاهای عبرت‌انگیزی که بر اقوام پیشین نازل شده، خبر دارند؛ ثانیاً خداوند نسبت به مردم دارای مغفرت است و بجاست که تقاضای عفو و رحمت کنند؛ نه عذاب.[۱]

۷. پیامبر، مؤسس شریعت و امام، نگهدارندهٔ آن است : انذار و بیم دادن برای این است که گمراهان از بیراهه به راه آیند و در راه راست قرار گیرند؛ ولی هدایت برای این است که مردم را در صراط مستقیم الهی به پیش ببرند. در حقیقت، «بیم‌دهنده» ایجادکننده است، و هادی، نگهدارنده و پیش‌برنده. ما به این دو، «رسول» و «امام» می‌گوییم. رسول، شریعت را تأسیس می‌کند و امام، حافظ و نگهدارندهٔ شریعت است. روایات متعددی که از پیامبر(ص) نقل شده، این تفسیر را کاملاً تأیید می‌کند. برای نمونه، در روایتی از ابن عباس می‌خوانیم که هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر دستش را بر سینه‌اش نهاد و گفت: «**من بیم‌دهنده‌ام.**» سپس به علی(ع) اشاره کرد و فرمود: «**تو هادی و هدایت‌کننده‌ای؛ بعد از من، هدایت‌یافتگان به وسیلهٔ تو هدایت می‌شوند.**»[۲]

۱۱. محافظان غیر مادی : ظاهر آیه بیانگر این است که خداوند به گروهی از فرشتگان مأموریت داده که شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر نگهبان او باشند. شاید همهٔ ما در زندگی این را حس کرده باشیم که در بسیاری از مواقع، نیروی معجزه‌آسایی ما یا نزدیکانمان را از حوادث خطرناک و مهیبی حفظ کرده است. مسلماً می‌پذیریم که همهٔ اینها تصادف نیست. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «**یعنی به فرمان خدا انسان را حفظ می‌کنند از این‌که در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثهٔ دیگری برای او پیش بیاید، تا هنگامی که تقدیر حتمی (الهی) فرا رسد. در این هنگام، او را به تقدیر الهی وا می‌گذارند و می‌سپارند. آنها دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته‌اند که در روز به طور متناوب به این وظیفه سرگرم‌اند.**»[۳]

۱۱. نقش انسان در سعادت فردی و اجتماعی خود : آیات بسیاری از قرآن ـ مانند این آیه ـ این حقیقت را بیان می‌کند که اعمال نیک و بد انسان بر زندگی او تأثیر مستقیم دارد. در روایتی از امام سجاد(ع) در ذیل این آیه می‌خوانیم: «**گناهانی که نعمت را تغییر می‌دهند، ظلم بر مردم، از بین رفتن عادت‌های خوب و شایسته، کفران نعمت و ترک شکر است. این همان است که خداوند در باره‌اش فرمود: «ان الله لا یغیر ما بقوم... ».**»[۴] امام صادق(ع) می‌فرماید که پدرم فرمود: «**قضای حتمی خداوند به این تعلق گرفته که هرگاه نعمتی به بندگان بخشد، آن را سلب نکند؛ مگر این که آنان گناهی را پدید آورند که مستوجب پاداش بد گردند.**»[۵] این آیه، یکی از اصول اجتماعی اسلام را نیز چنین بیان می‌کند که مهم‌ترین اصل در پیروزی و شکست و خوشبختی و بدبختی یک جامعه، مردم خود آن جامعه هستند و عوامل بیرونی در مراحل بعدی قرار دارند.[۶]

۱۳. تسبیح رعد : این تعبیر نشان می‌دهد که این پدیدهٔ آسمانی، موضوع ساده‌ای نیست؛ بلکه بازگوکنندهٔ علم و قدرت خدا است؛ چرا که تسبیح به معنای منزه شمردن از هر عیب و نقص است و حمد به معنای ستایش خداست. به این ترتیب، غرش رعد، از اوصاف جمال و جلال خدا سخن می‌گوید. این سخن ممکن است به زبان حال باشد؛ همان‌گونه که یک اختراع مهم، از علم و آگاهی مخترع سخن می‌گوید و او را مدح و ستایش می‌کند؛ یا ممکن است به زبان قال باشد؛ چنان‌که بعضی از مفسران گفته‌اند که تمام ذرات این جهان هر کدام برای خود سهمی از عقل و شعور دارند و تسبیح و حمد آنها از روی عقل و شعور و درک است.[۷]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۰۳
۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۳۰
۳ـ پیشین، ص ۱۴۲
۴ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۳۳
۵ـ تفسیر موضوعی، ج۵ ، ص ۶۶
۶ ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۴۵
۷ـ پیام قرآن، ج۲، ص ۲۶۲

لَهُ دَعوَةُ الحَقِّ وَالَّذينَ يَدعونَ مِن دونِهِ لا يَستَجيبونَ لَهُم
بِشَيءٍ إِلّا كَباسِطِ كَفَّيهِ إِلَى الماءِ لِيَبلُغَ فاهُ وَما هُوَ بِبالِغِهِ
وَما دُعاءُ الكافِرينَ إِلّا في ضَلالٍ ﴿۱۴﴾ وَلِلَّهِ يَسجُدُ مَن فِي السَّمٰوٰتِ
وَالأَرضِ طَوعًا وَكَرهًا وَظِلٰلُهُم بِالغُدُوِّ وَالآصالِ ﴿۱۵﴾ قُل مَن
رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ قُلِ اللَّهُ قُل أَفَاتَّخَذتُم مِن دونِهِ أَولِياءَ
لا يَملِكونَ لِأَنفُسِهِم نَفعًا وَلا ضَرًّا قُل هَل يَستَوِي الأَعمىٰ وَالبَصيرُ
أَم هَل تَستَوِي الظُّلُمٰتُ وَالنّورُ أَم جَعَلوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقوا
كَخَلقِهِ فَتَشابَهَ الخَلقُ عَلَيهِم قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ الواحِدُ
القَهّارُ ﴿۱۶﴾ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَت أَودِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحتَمَلَ
السَّيلُ زَبَدًا رابِيًا وَمِمّا يوقِدونَ عَلَيهِ فِي النّارِ ابتِغاءَ حِليَةٍ
أَو مَتاعٍ زَبَدٌ مِثلُهُ كَذٰلِكَ يَضرِبُ اللَّهُ الحَقَّ وَالباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذهَبُ جُفاءً وَأَمّا ما يَنفَعُ النّاسَ فَيَمكُثُ فِي الأَرضِ كَذٰلِكَ
يَضرِبُ اللَّهُ الأَمثالَ ﴿۱۷﴾ لِلَّذينَ استَجابوا لِرَبِّهِمُ الحُسنىٰ وَالَّذينَ
لَم يَستَجيبوا لَهُ لَو أَنَّ لَهُم ما فِي الأَرضِ جَميعًا وَمِثلَهُ مَعَهُ لَافتَدَوا
بِهِ أُولٰئِكَ لَهُم سوءُ الحِسابِ وَمَأوىٰهُم جَهَنَّمُ وَبِئسَ المِهادُ ﴿۱۸﴾

دعوت حق از آنِ اوست؛ و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند. آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست. ۱۴ تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند ـ از روی اطاعت یا اکراه ـ و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند. ۱۵ بگو: «چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟» بگو: «الله!» (سپس) بگو: «آیا اولیا (و خدایانی)غیر از او برای خود برگزیده‌اید که (حتّی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما؟!)» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمتها و نور برابرند؟! آیا آنها همتایانی برای خدا قرار دادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند، و این آفرینشها بر آنها مشتبه شده است؟!» بگو: «خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیروز.» ۱۶ (خداوند) از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازهٔ آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید ـ خداوند، حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند! ـ امّا کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند. ۱۷ برای آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند، پاداش نیکو است؛ و کسانی که دعوت او را اجابت نکردند، (آنچنان در وحشت عذاب الهی فرو می‌روند، که) اگر تمام آنچه روی زمین است، و همانندش، از آنِ آنها باشد، همه را برای رهایی از عذاب می‌دهند؛ (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد.) برای آنها حساب بدی است؛ و جایگاهشان جهنم، و چه بد جایگاهی است! ۱۸

۱۴. دعوت حق : دعوت و دعا ـ که در عربی به یک معنا است ـ به این معناست که دعاکننده نظر کسی را که از او درخواست می‌کند، به سوی خود جلب کند. روشن است که دعایی حقیقی و واقعی است که اولاً کسی که از او درخواست می‌شود، دعا را بشنود و ثانیاً بتواند به آن پاسخ گوید و خواستهٔ دعاکننده را برآورده کند. این دو صفت، از صفات خداوند است؛ نه از صفات چیزهایی که مشرکان می‌پرستیدند؛ مانند بت‌ها و ستارگان و ... . پس خدا را دعا کردن، دعا و دعوت حق است؛ اما خواندن غیر خدا، دعوتی باطل است. به همین جهت، خداوند با مثالی زیبا می‌فهماند که چنین دعای باطلی، تقلید دعا است و نه دعا؛ مانند انسان تشنه‌ای که دور از آب ایستاده و فقط کف دستش را باز می‌کند و نزدیک دهانش می‌برد و تقلید آب خوردن می‌کند. روشن است که چنین کسی هرگز سیراب نخواهد شد. به همین صورت، کسی که غیر خدا را می‌خواند، هرگز پاسخی دریافت نخواهد کرد و تنها ادای دعا کردن را در آورده است.[1]

۱۵. سجدهٔ موجودات : سجده در این گونه موارد به معنای خضوع و آخرین درجهٔ تواضع و تسلیم بودن است یعنی همهٔ فرشتگان و انسان‌ها و همهٔ صاحبان عقل و اندیشه، برای خدا متواضع‌اند و در برابر فرمان او فروتن. البته گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبهٔ تکوینی دارد؛ یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضع‌اند. مثلاً همین که می‌بینیم جسم و جان همهٔ موجودات، تسلیم قوانین حیات و مرگ و رشد و نموّ و سلامت و بیماری و مانند آن است، این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش، نوعی سجود تکوینی از ناحیهٔ آنهاست. گروهی اما علاوه بر سجود تکوینی، سجود تشریعی نیز دارند؛ یعنی با میل و ارادهٔ خود در برابر خداوند سجده می‌کنند.[2]

۱۷. ترسیم حق و باطل با عالی‌ترین مثال : در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظرهٔ حق و باطل را با عالی‌ترین صورت ترسیم کرده، حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به سه نکته اشاره می‌شود: ۱ـ **«فاحتمل السیل زبداً رابیا» (سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد)**: می‌دانیم که کف بر روی آب زلال کمتر آشکار می‌شود؛ چرا که کف‌ها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی تولید می‌شود. از اینجا روشن می‌شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی خودش باقی بماند، هرگز در اطراف آن کف‌های باطل آشکار نمی‌گردد؛ اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیط‌های آلوده، رنگ محیط را به خود گرفت و حقیقت با خرافه و درستی با نادرستی و پاکی با ناپاکی آمیخته شد، کف‌های باطل در کنار آن آشکار می‌شود. این همان چیزی است که علی(ع) در بارهٔ آن فرموده است: **«اگر باطل با حق نمی‌آمیخت، بر جویندگان حق پنهان نمی‌ماند، و اگر حق به باطل پوشیده نمی‌گشت، زبان دشمنان یاوه‌گو از آن بریده می‌شد.»** ۲ـ **«فسالت اودیة بقدرها» (و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازهٔ آنها سیلابی جاری شد)**: از این جمله استفاده می‌شود که در مبدأ فیض الهی هیچ‌گونه بخل و محدودیت و ممنوعیتی نیست؛ همان‌گونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط همه جا می‌بارند، و این قطعه‌های زمین‌ها و دره‌ها هستند که هر کدام به قدر وسعت وجود خویش از آن بهره می‌گیرند. زمین کوچک‌تر، بهره‌اش کمتر، و زمین وسیع‌تر، سهمش بیشتر است. قلب و جان آدمیان نیز در برابر فیض خدا همین گونه است. ۳ـ **«و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» (ولی آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند)**: همان‌طور که از میان آب و کف آن و فلزات گداخته و کف‌های روی آن، آب زلال و فلز خالص می‌ماند، انسان‌ها، گروه‌ها، مکتب‌ها و برنامه‌ها نیز به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقا و حیات دارند. اگر می‌بینیم انسان یا مکتب باطلی سر پا می‌ماند، این به خاطر آن مقدار حقی است که در خود آمیخته است.[3]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۱۹ ۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۵۶ ۳ـ پیشین، ص ۱۶۷

۞ أَفَمَن يَعلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ الحَقُّ كَمَن هُوَ أَعمىٰ ۚ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلبَابِ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهدِ اللهِ وَلَا يَنقُضُونَ
المِيثَاقَ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخشَونَ
رَبَّهُم وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ ﴿۲۱﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابتِغَاءَ وَجهِ رَبِّهِم
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقنَاهُم سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدرَءُونَ
بِالحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُم عُقبَى الدَّارِ ﴿۲۲﴾ جَنَّاتُ عَدنٍ يَدخُلُونَهَا
وَمَن صَلَحَ مِن آبَائِهِم وَأَزوَاجِهِم وَذُرِّيَّاتِهِم ۖ وَالمَلَائِكَةُ
يَدخُلُونَ عَلَيهِم مِن كُلِّ بَابٍ ﴿۲۳﴾ سَلَامٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرتُم ۚ فَنِعمَ عُقبَى
الدَّارِ ﴿۲۴﴾ وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ مِيثَاقِهِ وَيَقطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفسِدُونَ فِي الأَرضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ
اللَّعنَةُ وَلَهُم سُوءُ الدَّارِ ﴿۲۵﴾ اللهُ يَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقدِرُ ۚ
وَفَرِحُوا بِالحَيَاةِ الدُّنيَا وَمَا الحَيَاةُ الدُّنيَا فِي الآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ
﴿۲۶﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَولَا أُنزِلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ ۚ قُل إِنَّ
اللهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهدِي إِلَيهِ مَن أَنَابَ ﴿۲۷﴾ الَّذِينَ آمَنُوا
وَتَطمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكرِ اللهِ ۗ أَلَا بِذِكرِ اللهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ ﴿۲۸﴾

آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکّر می‌شوند. ۱۹ همانها که به عهد الهی وفا می‌کنند، و پیمان را نمی‌شکنند؛ ۲۰ و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند؛ و از پروردگارشان می‌ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند؛ ۲۱ و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند؛ و با حسنات، سیئات را از میان می‌برند؛ پایان نیکِ سرای دیگر، از آن آنهاست. ۲۲ (همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می‌شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند؛ ۲۳ (و به آنان می‌گویند:) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاویدان)! ۲۴ آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت! ۲۵ خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، و برای هر کس بخواهد (و مصلحت بداند،) تنگ قرارمی‌دهد؛ ولی آنها [= کافران] به زندگی دنیا، شاد (و خوشحال) شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی است. ۲۶ کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا آیه (و معجزه)ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟!» بگو: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می‌کند. (کمبودی در معجزه‌ها نیست؛ لجاجت آنها مانع است.) » ۲۷ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. ۲۸

۲۱. پیوندهایی که خدا دستور به برقراری آن داده است : این جمله عمومیت دارد و منظور از آن، هر پیوندی است که خدا به برقراری آن دستور داده است. از معروف‌ترین آنها، «صلهٔ رحم» (پیوند خویشاوندی) است که خداوند در آیهٔ یکم سورهٔ نساء با تأکید در بارهٔ آن فرموده است: **«از قطع رابطه با خویشاوندان خود بپرهیزید.»** البته همان‌طور که گفتیم، این آیه عمومیت دارد و به همین جهت در روایات زیادی، پیوند با امامان نیز یکی از مصادیق مهم این پیوندها بیان شده است. در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: **«یکی از معانی این آیه، پیوند با خویشاوندان است؛ ولی بالاترین مصداق آن این است که با ما پیوند داشته باشی.»**[1]

۲۱. بدی و سختی حساب در قیامت : در این‌که منظور از بدی حساب چیست، مفسران تعبیرات گوناگونی دارند. بعضی معتقدند که منظور از آن، حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است؛ زیرا بدی حساب به معنای ظلم و ستم از خداوند جهانیان، درست نیست. حدیثی که از امام صادق(ع) نقل شده نیز این تفسیر را تأیید می‌کند. در این حدیث می‌خوانیم که امام به یکی از یاران خود فرمود: **«چرا فلان‌کس از تو شکایت دارد؟»** عرض کرد: شکایتش به خاطر این است که من حقم را تا آخر از او گرفتم. هنگامی که امام این سخن را شنید، با حالتی غضبناک نشست و فرمود: **«گویا گمان می‌کنی اگر تا آخرین مرحلهٔ حقت را بگیری، بدی نکرده‌ای؟ آیا سخن خدا را ندیده‌ای که می‌فرماید «و از بدی حساب روز قیامت بیم دارند»؟ آیا تو گمان می‌کنی که آنها (خردمندان) از این می‌ترسند که خدا (در قیامت) بر آنها ستم کند؟ نه به خدا سوگند، آنها از این می‌ترسند که خدا حساب آنها را به دقت و تا آخرین مرحله رسیدگی کند. خداوند نام این را بدی حساب نهاده است و بنابر این، هر کسی دقت و سخت‌گیری در کشیدن حساب بکند، بد حسابی کرده است.»**[2]

۲۲. از بین بردن سیئات با حسنات : منظور از این جمله این است که خردمندان هنگامی که به کار بد و گناهی بر می‌خورند، آن را با کار خوبی از بین می‌برند؛ چه این بدی از خود آنها سر زده باشد و چه از دیگران. اگر از خودشان سر زده باشد، توبه و استغفار می‌کنند و کار خوبی انجام می‌دهند تا جای آن را بگیرد، و اگر دیگران در حق آنان بدی یا ظلمی کنند، با عفو و گذشت تلافی می‌کنند یا با بزرگواری نهی از منکر می‌کنند.[3] در احادیث اسلامی نیز به هر دو حالت اشاره شده است. در روایتی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: **«هنگامی که کار بدی کردی، به دنبال آن کار خوبی انجام ده که آن را محو کند.»** در حدیثی از امام علی(ع) نقل شده است: **«برادرت را با نیکی کردن سرزنش کن و گزندش را با بخشش باز گردان.»**[4]

۲۸. اطمینان قلب : این مسلّم است که تمام تلاش انسان در زندگی برای رسیدن به سعادت است و تمام ترس انسان در زندگی، از مواجه شدن با بدبختی و محرومیت است و آدمی در این راه هر تلاشی می‌کند و به هر چیزی چنگ می‌زند. هر سببی و هر چیزی در دنیا از جهتی مفید و کارساز است و از جهت دیگر از بین‌رفتنی است؛ مانند مال، مقام، فرزند، همسر و .... . در واقع به هیچ یک از این اسباب نمی‌توان دل بست و آرام گرفت. اما کسی که خدا را بشناسد و باور کند که تمام خیر و خوبی به دست اوست و او سرپرستی بندگان مؤمنش را به عهده گرفته و آنها را به سعادت می‌رساند، دیگر غم و غصه‌ای ندارد و دل و جانش در آرامش کامل به سر می‌برد. این حقیقتی انکارناپذیر است. اگر کسی که دلش به غیر خدا آرام گشته و از این حقیقت غفلت کرده، لحظه‌ای به یاد بیاورد که چه وجود پایداری را رها نموده و به چه موجود ناپایداری تکیه کرده، اضطراب و پریشانی تمام وجودش را فرا می‌گیرد.[5]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۴۵
۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۷۸
۳ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۴۷
۴ـ نمونه، ج۱۰، ص ۱۹۱
۵ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۵۸

اَلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُم وَحُسْنُ مَـَٔابٍ ﴿۲۹﴾
كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَٰكَ فِىٓ أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَآ أُمَمٌ لِّتَتْلُوَا۟
عَلَيْهِمُ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِٱلرَّحْمَٰنِ ۚ قُلْ
هُوَ رَبِّى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿۳۰﴾ وَلَوْ أَنَّ
قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ
ٱلْمَوْتَىٰ ۗ بَل لِّلَّهِ ٱلْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَايْـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن
لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟
تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا۟ قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِىَ وَعْدُ
ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿۳۱﴾ وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن
قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
﴿۳۲﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ ۗ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ۚ
قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلْأَرْضِ أَم بِظَٰهِرٍ مِّنَ
ٱلْقَوْلِ ۗ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا۟ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۗ
وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿۳۳﴾ لَّهُمْ عَذَابٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ
ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَقُّ ۚ وَمَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿۳۴﴾

آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین (زندگی) نصیبشان است؛ و بهترین سرانجامها. ۲۹ همان گونه (که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم،) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده‌ایم بر آنان بخوانی، در حالی که به رحمان [= خداوندی که رحمتش همگان را فراگرفته] کفر می‌ورزند؛ بگو: «او پروردگار من است؛ معبودی جز او نیست؛ بر او توکّل کردم؛ و بازگشتم به سوی اوست.» ۳۰ اگر بوسیلهٔ قرآن، کوهها به حرکت درآیند یا زمینها قطعه قطعه شوند، یا بوسیلهٔ آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد.) ولی همهٔ کارها در اختیار خداست. آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همهٔ مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند؟! (امّا هدایت اجباری سودی ندارد.) و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران بخاطر اعمالشان وارد می‌شود، و یا به نزدیکی خانهٔ آنها فرود می‌آید، تا وعدهٔ (نهایی) خدا فرا رسد؛ بیقین خداوند در وعدهٔ خود تخلّف نمی‌کند. ۳۱ (تنها تو را استهزا نکردند،) پیامبران پیش از تو را نیز مورد استهزا قرار دادند؛ من به کافران مهلت دادم؛ سپس آنها را گرفتم؛ دیدی مجازات من چگونه بود؟! ۳۲ آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است،) و اعمال همه را می‌بیند (، همچون کسی است که هیچ یک از این صفات را ندارد)؟! آنان برای خدا همتایانی قرار دادند؛ بگو: «آنها را نام ببرید! آیا چیزی را به او خبر می‌دهید که از وجود آن در روی زمین بی‌خبر است، یا سخنان ظاهری (و تو خالی) می‌گویید؟!» (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد؛) بلکه در نظر کافران، دروغهایشان زینت داده شده، (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می‌پندارند که واقعیتی دارد؛) و آنها از راه (خدا) بازداشته شده‌اند؛ و هر کس را خدا گمراه کند، راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت. ۳۳ در دنیا، برای آنها عذابی (دردناک) است؛ و عذاب آخرت سخت‌تر است؛ و در برابر (عذاب) خدا، هیچ کس نمی‌تواند آنها را نگه دارد. ۳۴

۲۹. بهترین زندگی در سایهٔ ایمان و تقوی : نعمت‌ها هنگامی گوارا هستند که مایهٔ خوشی زندگی باشند، و وقتی مایهٔ خوشی زندگی هستند که انسان با آنها آرامش پیدا کند. اگر انسان دارای بهترین نعمت‌ها باشد، اما آرامش نداشته باشد، هرگز برای او گوارا نخواهد بود. این آرامش نیز ـ که پاکیزگی و گوارایی زندگی به آن وابسته است ـ تنها در سایهٔ ایمان و انجام کارهای شایسته به دست می‌آید. آری، کسی که پیوسته خدا را به یاد داشته باشد، دیگر از آنچه پیش می‌آید، ترسی ندارد؛ زیرا می‌داند خداوند سرپرست اوست و آنچه برایش رخ می‌دهد، تقدیر الهی و خیر و صلاح بنده‌اش است. پس اگر چیزی به وی عطا کند، خیر اوست و اگر چیزی را از او باز دارد، باز هم خیر اوست. به همین جهت، سراسر زندگی برایش لذت‌بخش و گوارا می‌شود و سرانجامش نیز بهترین سرانجام خواهد بود. خداوند در آیهٔ ۹۷ سورهٔ نحل این زندگی گوارا و لذت‌بخش را با بیانی دیگر وصف کرده و فرموده است: «**هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.**» در مقابل این زندگی پاک و سرانجام نیکو، زندگی افرادی را که از یاد او روی بر می‌گردانند، چنین وصف کرده است: «**و هرکس از یاد من روی‌گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم.**» (طه ـ ۱۲۴).[۱]

۳۱. قطع امید از کافران لجوج : از این آیه و آیات دیگر این سوره استفاده می‌شود که مؤمنان چون از قول کافران شنیدند که «**چرا آیه و معجزه‌ای از پروردگارش (به جز قرآن) بر او نازل نشده؟!**»، امیدوار شدند که اگر خداوند معجزه‌ای غیر از قرآن نازل کند، کافران هدایت می‌شوند. به همین جهت از پیامبر(ص) تقاضا کردند که به این درخواست کافران پاسخ مثبت دهد؛ اما خداوند در این آیه به مؤمنان اعلام کرد که «**اگر به وسیلهٔ قرآن، کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمین‌ها قطعه قطعه شوند یا به وسیلهٔ آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم کافران به خاطر لجاجت و تکبرشان ایمان نخواهند آورد)**» و بدین ترتیب، مؤمنان را از ایمان آوردن کافران لجوج به کلی نومید کرد.[۲]

۳۱. نزول بلاهای کوبنده بر کافران مکه و اطراف آن : این آیه، کافران را به طور قطعی تهدید می‌کند و به آنها وعدهٔ عذاب می‌دهد؛ عذابی که علایم و مقدماتی دارد که یکی پس از دیگری بروز می‌کند تا خود آن عذاب نهایی فرا برسد. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: منظور از کافران در این آیه، کافران صدر اسلام هستند؛ اعم از کافران مکه و غیر ایشان که در انکار و دشمنی و فتنه و فساد در مقابل اسلام و پیامبر(ص) ذره‌ای کوتاهی نکردند. سپس این آیه، آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه یکم، کافرانی هستند که حوادث کوبنده بر خودشان فرود می‌آمد. منظور از این گروه، کافران خارج از مکه است که جنگ‌ها و قتل و غارت‌ها آنها را از پا در آورد. گروه دوم، کافرانی هستند که حوادث کوبنده در نزدیکی خانهٔ آنها فرود می‌آمد. منظور از این گروه، کافران خود مکه است که حوادث ناگوار در پیرامون شهرشان اتفاق می‌افتاد و دودش به چشم آنها نیز می‌رفت و وحشت و اندوه و سایر آثار سوء آن، خواب و خوراک را از ایشان سلب می‌کرد. مقصود از وعدهٔ نهایی خدا نیز عذاب به وسیلهٔ شمشیرهایی است که کافران را در غزوهٔ بدر و غیر آن فرا گرفت.[۳]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۵۹ ۲ و ۳ـ پیشین، ص ۳۶۴

۞ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۖ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ۚ تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا ۖ وَعُقْبَى
الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿۳۵﴾ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ ۖ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ ۚ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ
أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ
﴿۳۶﴾ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ لِكُلِّ أَجَلٍ
كِتَابٌ ﴿۳۸﴾ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
﴿۳۹﴾ وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿۴۰﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ ﴿۴۱﴾ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۗ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۴۲﴾

توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، (این است که) نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوهٔ آن همیشگی، و سایه‌اش دائمی است؛ این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند؛ و سرانجام کافران، آتش است. ۳۵ کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم، از آنچه بر تو نازل شده، خوشحالند؛ و بعضی از احزاب (و گروهها)، قسمتی از آن را انکار می‌کنند؛ بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم؛ و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می‌کنم؛ و بازگشت من به سوی اوست.» ۳۶ همان‌گونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم،) بر تو نیز این (قرآن) را بعنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم؛ و اگر از هوسهای آنان ـ بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده ـ پیروی کنی، هیچ کس در برابر خدا، از تو حمایت و جلوگیری نخواهد کرد. ۳۷ ما پیش از تو (نیز) رسولانی فرستادیم؛ و برای آنها همسران و فرزندانی قرار دادیم؛ و هیچ رسولی نمی‌توانست(از پیش خود) معجزه‌ای بیاورد، مگر به فرمان خدا. هر زمانی نوشته‌ای دارد (و برای هر کاری، موعدی مقرّر است). ۳۸ خداوند هرچه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و «ام الکتاب» [= لوح محفوظ] نزد اوست. ۳۹ و اگر پاره‌ای از مجازاتها را که به آنها وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم، در هر حال تو فقط مأمور ابلاغ هستی؛ و حساب (آنها) برماست. ۴۰ آیا ندیدند که ما پیوسته به سراغ زمین می‌آییم و از اطراف (و جوانب) آن کم می‌کنیم؟! (و جامعه‌ها، تمدّنها و دانشمندان تدریجاً از میان می‌روند.) و خداوند حکم می‌کند؛ و هیچ کس را یارای جلوگیری یا ردّ احکام او نیست؛ و او سریع الحساب است. ۴۱ پیش از آنان نیز کسانی طرحها و نقشه‌ها کشیدند؛ ولی تمام طرحها و نقشه‌ها از آنِ خداست؛ او از کار هر کس آگاه است؛ و بزودی کفّار می‌دانند سرانجام

۳۶. موضع مثبت اهل کتاب نسبت به اسلام در ابتدای بعثت : منظور از این افراد، یهودیان و مسیحیان یا این دو طایفه همراه با مجوسیان است. تاریخ نشان می‌دهد که یهودیان اوایل بعثت و قبل از آن با پیامبر چنان دشمنی و لجاجتی نداشتند که پس از هجرت به وجود آمد، و عمدهٔ لجاجت و دشمنی یهود، پس از هجرت پیامبر به مدینه ایجاد شد. حتی در اوایل هجرت، جمعی از آنها ایمان آوردند و بر نبوت پیامبر گواهی دادند. همچنین در آن زمان، گروهی از مسیحیان ـ مانند مسیحیان حبشه ـ بر دین حق بودند و با اسلام هیچ مخالفتی نکردند و بسیاری از آنان اسلام را پذیرفتند. همچنین مجوسیان در آن روزگار در انتظار فرج و ظهور نجات‌بخشی بودند که حق و عدل را گسترش دهد و مانند مشرکان با حق عناد نمی‌ورزیدند. در میان این سه گروه، گروه دوم یعنی مسیحیان حق‌طلب ـ مانند نجاشی و یارانش ـ بیشتر مورد نظر این آیه هستند.[1]

۳۶. احزاب و گروه‌ها : منظور از این گروه‌ها، کسانی از اهل کتاب هستند که آیاتی را که با عقاید باطل آنها سازگار نیست، نمی‌پذیرند؛ مانند آیاتی که خدا را یکی می‌داند و تثلیث (سه خدایی) و دیگر عقاید و احکام تحریف‌شدهٔ اهل کتاب را رد می‌کند.[2]

۳۹. ام‌الکتاب چیست؟ : این آیه، بیانگر یک قانون کلی است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده؛ این‌که تحقق موجودات و حوادث گوناگون جهان دو مرحله دارد: یکی، مرحلهٔ قطعیت که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد و در این آیه از آن به «امّ‌الکتاب» **(کتاب مادر)** تعبیر شده است؛ دیگری، مرحلهٔ غیر قطعی و مشروط است که در آن دگرگونی راه دارد و بدان مرحلهٔ محو و اثبات نیز می‌گویند. گاهی نیز این دو را «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» تعبیر می‌کنند. گویی در یکی از این دو لوح، در آنچه نوشته شده است، به هیچ وجه دگرگونی راه ندارد؛ اما ممکن است در لوح دیگر چیزی نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری نوشته شود. حقیقت این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصهٔ آن در نظر می‌گیریم؛ مثلاً سمّ کشنده‌ای را که نابودکنندهٔ یک انسان است، مورد توجه قرار می‌دهیم و می‌گوییم که هرکس آن را بخورد، می‌میرد؛ بی‌خبر از این که این سم یک «ضد سم» هم دارد که اگر به موقع آن را بخورند، اثرش را خنثی می‌کند. در اینجا، این حادثه یعنی مرگ بر اثر خوردن سم، جنبهٔ قطعی ندارد و جای آن، لوح محو و اثبات است که با توجه به حوادث دیگر، تغییر و دگرگونی در آن راه دارد؛ ولی اگر حادثه را با علت تامه‌اش و جمع شدن همهٔ شرایط و از میان رفتن همهٔ موانع در نظر بگیریم، دیگر حادثه قطعی است و جایش در لوح محفوظ و امّ‌الکتاب است. با این توضیح، به سؤالات بسیاری در این باره پاسخ گفته می‌شود. در بعضی از آیات قرآن و روایات می‌خوانیم که فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می‌شود؛ اما ما گاهی چنان نتیجه‌ای را نمی‌بینیم. این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرایط یا موانعی بوده که بر اثر نبود شرط یا وجود مانع تحقق نیافته است. همچنین روایات بسیاری که در زمینهٔ لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده، با توجه به توضیح پیش کاملاً تبیین می‌شود. برای نمونه، از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل شده که از پیامبر خدا در بارهٔ این آیه سؤال کرد. پیامبر فرمود: «**من چشمان تو و نیز امّت پس از خود را به تفسیر این آیه روشن می‌کنم؛ کمک به نیازمندان به صورت صحیح و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، بدبختی را به سعادت تبدیل می‌کند و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می‌کند.**» از این حدیث می‌فهمیم که سعادت و شقاوت، یک امر حتمی و اجتناب‌ناپذیر نیست. حتی اگر کسی در صف شقی‌ترین انسان‌ها باشد، می‌تواند با تغییر رفتار خود و روی آوردن به نیکی‌ها و به ویژه کمک و خدمت به خلق خدا، سرنوشت خود را دگرگون کند؛ چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است و نه ام‌الکتاب. البته این حدیث به عنوان مصداقی از مصادیق آیه بیان شده که با یک مثال روشن مطرح شده است.[3]

---

۱ و ۲ـ المیزان، ج۱۱، ص۳۷۴

۳ـ نمونه، ج۱۰، ص ۲۴۱

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿۴۳﴾

سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر ۚ كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
﴿۱﴾ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ
وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿۲﴾ الَّذِينَ
يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
﴿۳﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ ۖ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۴﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ
أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ
بِأَيَّامِ اللَّهِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۵﴾

آنها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی.» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (وآگاهی بر قرآن) نزداوست، میان من و شما گواه باشند.» ۴۳

سوره ابراهیم

به‌نام‌خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

الر، (این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکیها(ی شرک و ظلم و جهل،) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی،) به فرمان پروردگارشان در آوری، به سوی راه خداوند توانا و ستوده. ۱ همان خدایی که آنچه در آسمانها وآنچه درزمین‌است، ازآنِ اوست؛ وای بر کافران از مجازات شدید (الهی)! ۲ همانها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند؛ و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند؛ و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند. ۳ ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد؛ سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند؛ و او توانا و حکیم است. ۴ ما موسی را با آیات خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم:) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر؛ و «ایّام الله» را به‌آنان یاد آوری کن. در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کنندهٔ شکرگزار. ۵

۴۳. امامان(ع)؛ آگاهان از قرآن : چنان‌که در ابتدای این سوره گفته شد، هدف اصلی این سوره، اثبات حقانیت قرآن است. خداوند در آخرین آیهٔ این سوره نیز همین هدف را دنبال کرده و در مقابل کسانی که رسالت پیامبر را انکار می‌کنند، می‌فرماید که خداوند خود گواه رسالت پیامبر است. همچنین کسی که قرآن را فرا گرفته و به آن عالم گشته و در آن تخصص یافته باشد، گواهی می‌دهد که قرآن از جانب خداست و پیامبر، فرستادهٔ اوست. در بسیاری از روایات اهل بیت(ع)، **«کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست»**، امام علی(ع) و امامان پس از او دانسته شده است؛ زیرا آنان آگاه‌ترین افراد به قرآن هستند و از تمام رموز قرآن مطلع‌اند.[۱]

محتوای کلی سورهٔ ابراهیم : این سوره، مجموعه‌ای از اعتقادات، اندرزها، موعظه‌ها و سرگذشت‌های عبرت‌انگیز اقوام پیشین و بیانگر هدف رسالت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی است.[۲]

۱. پیامبر(ص)؛ پیاده‌کنندهٔ قرآن : یکی از نکات مهم این آیه، این فرموده است که **«ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا تو مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی درآوری.»**، یعنی قرآن مجید گرچه کتاب هدایت و نجات بشر است، نیاز به مجری و پیاده‌کننده دارد. باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیلهٔ قرآن، گم‌گشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند. بنابر این حتی قرآن هم با آن عظمت، بدون وجود رهبر و راهنما و مجری و پیاده‌کننده، همهٔ مشکلات را حل نخواهد کرد.[۳]

۴. دعوت پیامبران با زبان رایج قوم خود : پیامبران در درجهٔ اول با قوم خود یعنی همان ملتی که از میان آنها برمی‌خاستند، تماس داشتند. نخستین شعاع وحی پیامبران بر آنها می‌تابید و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می‌شدند. بنابر این، هر پیامبری باید به زبان قوم خود سخن بگوید تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد. همچنین از این جمله استفاده می‌شود که دعوت پیامبران، دعوتی خارق‌العاده نبوده که به طور معجزه‌آسا مردم را از گمراهی نجات دهد و هدایت کند؛ بلکه پیامبران تنها وظیفه داشتند که با زبان رایج در میان مردم قوم خود با آنها سخن بگویند و دعوت الهی را برای آنها تشریح کنند و فراتر از این، یعنی هدایت و گمراهی مردم، دیگر به پیامبران مربوط نبوده و این خداوند است که با توجه به قبول یا انکار دعوت پیامبران از سوی مردم، هر یک از آنها را به نحو مناسب هدایت یا گمراه می‌کند.[۴]

۵. روزهای خدا : مسلّماً تمام روزها و زمان‌ها برای خداست؛ اما تعبیر «ایام‌الله» **(روزهای خدا)** نشان‌دهندهٔ روزهای مخصوصی است که به خاطر حوادثی که در آنها اتفاق افتاده یا خواهد افتاد، سلطنت و امر خدا چنان آشکار می‌گردد که در روزهای دیگر چنین ظهوری ندارد؛ مانند روز مرگ که سلطنت اخروی آشکار می‌شود و اسباب دنیوی بی‌تأثیر می‌گردد؛ یا روز قیامت که هیچ کسی به خواست و ارادهٔ خود نمی‌تواند کاری برای دیگری انجام دهد و تمام کارها به دست خداست؛ یا روزهایی که خداوند در آنها قوم نوح و عاد و ثمود و ... را نابود کرد و قهر و غلبه و سلطهٔ خود را آشکار نمود؛ یا روزهایی که برخی از پیامبران و پیروان آنان را با عنایتی ویژه نجات بخشید؛ مانند روزی که نوح(ع) و همراهانش را از طوفان نجات داد یا آتش را بر ابراهیم(ع) گلستان کرد یا موسی(ع) و قومش را از دریا گذراند و آنها را از شر فرعونیان نجات بخشید. در روایات اهل بیت(ع) نیز مصادیق فراوانی برای ایام الله ذکر شده که یکی از بارزترین آنها، روز ظهور حضرت مهدی(عج) است.[۵]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۳۸۹ ۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۲۵۹ ۳ـ پیشین، ص ۲۶۷
۴ـ نمونه، ج۱۰، ص ۲۶۹ و المیزان، ج۱۲، ص ۱۵ ۵ـ المیزان، ج۱۲، ص ۱۷

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
إِذْ أَنجَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ وَفِي
ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ
لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ
نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ
مِن بَعْدِهِمْ ۚ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ ۚ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم
بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾ قَالَتْ
رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ
يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ
أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ
أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

و (بـه خاطر بـیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شـما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید؛ همانها که شما را به بـدترین وجهی عذاب می‌کردند؛ پسرانتان را سر می‌بریدند، و زنانتان را (بـرای خدمتگـاری) زنـده می‌گذاشـتنـد؛ و در ایـن، آزمایـش بـزرگی از طرف پروردگارتان بـرای شما بـود!» ۶ و (همچنین بـه خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشـت: «اگر شـکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!» ۷ و موسـی (بـه بـنی اسـرائیل) گفت: «اگر شـما و همهٔ مردم روی زمین کافر شوید، (به خدا زیانی نمی‌رسـد؛ چرا که) خداوند، بی‌نیاز و ستوده است.» ۸ آیا خبـر کسانی که پیش از شـما بـودند، بـه شما نرسیده؟! «قـوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند؛ همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشـان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دسـت بـر دهان گرفتند و گفتند: «ما بـه آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم؛ و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شـک و تردید داریم.» ۹ رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شک اسـت؟! خدایی که آسـمانها و زمین‌را آفریده؛ اوشـمارا دعوت می‌کند تابخشی‌از گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرّری شما را باقی گذارد.» آنها گفتند: «(ما اینها را نمی‌فهمیم! همین اندازه می‌دانیم که) شـما انسـانهایی همانند ما هسـتید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید؛ شمادلیل‌ومعجزهٔ روشنی‌برای ما بیاورید.» ۱۰

نصف الحزب ٢٦

۷. حقیقت شکر : بدون شک خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد، نیازی به شکر ما ندارد، و اگر به شکرگزاری دستور داده، برای باز افزایی آن نعمت‌هاست. مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست تا روشن شود که رابطهٔ آن با افزونی نعمت چیست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیتی باشد. حقیقت شکر، تنها تشکر زبانی مانند گفتن «الحمد لله» و مانند آن نیست بلکه شکر دارای سه مرحله است: نخست آن‌که به دقت بیندیشیم که بخشندهٔ نعمت کیست و به او توجه کنیم. دومین مرحله، شکر زبانی است. مرحلهٔ سوم که از همه مهم‌تر است، شکر عملی است؛ یعنی این‌که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در مورد خودش به کار گیریم که اگر چنین نکنیم، کفران نعمت کرده‌ایم. آری، اگر نعمت چشم را در راه دیدن نشانه‌های الهی، نعمت گوش را در راه شنیدن آیات خدا، نعمت عقل را در راه شناخت آفریدگار هستی و به طور کلی هر نعمتی را در مسیر خود مصرف کردیم، خداوند را شکر کرده‌ایم؛ اما اگر همین نعمت‌ها وسیله‌ای برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی از خدا شد، مسلّماً کفران نعمت کرده‌ایم؛ اگر چه همواره با زبان، خدا را شکر کنیم. امام صادق(ع) می‌فرماید: «**کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی؛ بدون آن‌که خدا را فراموش کنی و دلت به کلی به آن نعمت مشغول گردد، و به آنچه خدا به تو اعطا کرده، راضی باشی و آن را وسیلهٔ نافرمانی او قرار ندهی و با امر و نهی او با استفاده از نعمت‌هایش مخالفت نکنی.**» از اینجا روشن می‌شود که شیوهٔ شکر کردن برای قدرت و علم و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی کدام است و کفران آن چگونه است. در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**شکر نعمت، پرهیز از گناهان است.**» همچنین از اینجا رابطهٔ میان شکر و فزونی نعمت روشن می‌شود. هرگاه انسان‌ها نعمت‌های خدا را درست در همان هدف‌های واقعی نعمت صرف کنند، در عمل ثابت می‌کنند که لیاقت آن نعمت‌ها را دارند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون‌تر می‌گردد.[۱] در برابر این گروه، افراد نالایق و ناشایستی هستند که حتی نعمتی که در اختیار دارند، برای آنان اضافی است؛ تا چه رسد به فزونی نعمت.[۲]

۱۰. سعادت دنیا و آخرت؛ هدف بعثت پیامبران(ع) : «او شما را دعوت می‌کند تا بخشی از گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد.» این جملهٔ کوتاه، بیانگر هدف بعثت پیامبران است. توضیح این‌که قانون خداوند این است که هر موجودی را به کمال مطلوبش برساند، و انسان نیز مشمول این قانون است؛ اما زندگی و کمال انسان به این دنیا محدود نمی‌شود؛ بلکه او زندگی جاودانی و امکان رسیدن به کمال نامحدود دارد. اما اگر در دنیا رها شود، گرفتار هوی و هوس می‌شود و در نتیجه سرکشی و طغیانگری می‌کند و مستحق دو عذاب می‌شود: یکم، عذابی که در همین دنیا بر او نازل خواهد شد و اجازه نخواهد داد که او زندگی عادی و پاکیزهٔ خود را داشته باشد و او را قبل از موعد مقررش از دنیا خواهد برد (مثل عذاب‌هایی که بر اقوام گذشته نازل شده)؛ دوم، عذابی که به خاطر گناهانش در آخرت دامان او را خواهد گرفت و او را از سعادت جاودانش باز خواهد داشت. البته خداوند به خاطر این‌که انسان را به کمال مطلوبش برساند، پیامبرانی را مبعوث کرده و راه و روش رسیدن به سعادت را به آنها نمایانده است. پس پیروی از پیامبران، دو فایده دارد: یکم، فایدهٔ دنیوی که این آیه در باره‌اش می‌فرماید: «و یؤخرکم الی اجل مسمّی» (و تا موعدی مقرر شما را باقی بگذارد و امکان بهره‌مندی از نعمات دنیایی را به شما عنایت نماید.)؛ دوم، فایدهٔ آخرتی که در باره‌اش می‌فرماید: «لیغفر لکم من ذنوبکم» (تا به نسبت اطاعت و پیروی شما، از گناهانتان ببخشد و مشمول عذاب اخروی نشوید و به سعادت جاویدان برسید.).[۳]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۲۷۸ ۲ـ منشور جاوید، ج۱، ص ۲۴۸ ۳ـ المیزان، ج۱۲، ص ۲۶

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم
بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾
وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا ۚ وَلَنَصْبِرَنَّ
عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَا
أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ۖ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ۚ
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ وَاسْتَفْتَحُوا
وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ
مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ
الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۖ وَمِن وَرَائِهِ
عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾ مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ
كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ۖ لَّا يَقْدِرُونَ
مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

پیامبرانشان به آنها گفتند: «درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند)، نعمت می‌بخشد (و مقام رسالت عطا می‌کند)؛ و ما هرگز نمی‌توانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم؛ (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم؛) افراد باایمان باید تنها بر خدا توکّل کنند. ۱۱ و چرا بر خدا توکّل نکنیم، با اینکه ما را به راههای (سعادت) رهبری کرده است؟! و ما بطور مسلّم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی‌داریم). و توکّل کنندگان، باید فقط بر خدا توکّل کنند.» ۱۲ (ولی) کافران به پیامبران خود گفتند: «ما قطعاً شمارا از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید.» در این حال، پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که: «ما ظالمان را هلاک می‌کنیم. ۱۳ و شما را بعد از آنان در زمین سکونت خواهیم داد، این (موفقیّت)، برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد؛ و از عذاب (من) بیمناک باشد.» ۱۴ و آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفّار) کردند؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد. ۱۵ به دنبال او جهنم خواهد بود؛ و از آب بد بوی متعفّنی نوشانده می‌شود. ۱۶ بزحمت جرعه جرعه آن را سرمی‌کشد؛ و هرگز حاضر نیست به میل خود آن را بیاشامد؛ و مرگ از هرجا به سراغ او می‌آید؛ ولی با این همه نمی‌میرد؛ و به دنبال آن، عذاب شدیدی است! ۱۷ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی؛ آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه‌را انجام داده‌اند، به دست‌آورند؛ و این‌همان گمراهی دور و دراز است. ۱۸

۱۶. آب بدبوی متعفّن : در ذیل این آیه از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «**آن آب بدبو و متعفن را نزدیک شخص جهنمی می‌برند، او خود را عقب می‌کشد. آن‌گاه نزدیک‌تر می‌برند، صورتش از حرارت آن بریان شده، پوست سرش کنده می‌شود. هنگامی که آن را می‌آشامد، درونش را متلاشی می‌کند و از پایین تنش خارج می‌شود. خداوند در قرآن در بارهٔ آنها فرموده: «و از آب جوشانی نوشانده می‌شوند که اندرونشان را متلاشی می‌کند.» همچنین فرموده: «و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورت‌ها را بریان می‌کند».**»[1]

۱۸. پاداش نیکوکاران و مخترعان غیر مسلمان : از این آیه و آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که اعمال کافران و کسانی که ایمان و اعتقاد توحیدی ندارند، اگرچه به ظاهر خوب و نیکو باشد، نزد خدا ارزشی ندارد [چرا که اگر وجود انسان را به درختی تشبیه کنیم، اعتقادات، حکم ریشه، و اعمال و رفتار انسان، حکم شاخ و برگ آن درخت را دارند. در کافران، ریشهٔ آن درخت فاسد شده و حتی اگر به ظاهر زیبا و محکم باشد، اساس و ریشه‌ای ندارد و نمی‌توان برای آن ارزشی قائل شد.]. سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که تکلیف کافرانی که عمری را در راه خدمت به خلق و نیکوکاری گذرانده‌اند، چیست. در پاسخ باید گفت که این‌گونه افراد، از دو حالت خارج نیستند؛ یا انگیزهٔ آنها منافع مادی و کسب شهرت و قدرت و ثروت بوده؛ یا انگیزه‌های انسانی و مردمی داشته و در پی خدمت به خلق و نیکوکاری بوده‌اند. تکلیف گروه یکم روشن است: آنها هیچ‌گونه طلبی از خدا و مردم ندارند و پاداش آنها همان سود و شهرتی بوده که می‌خواسته‌اند و به آن رسیده‌اند. بدون شک اما گروه دوم، پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت. این پاداش ممکن است در دنیا باشد و ممکن است در جهان دیگر؛ ولی این مسلّم است که خداوند عالم و عادل، آنها را محروم نمی‌کند؛ اما چطور و چگونه، جزئیاتش بر ما روشن نیست. همین اندازه می‌توان گفت «ان الله لا یضیع اجر المحسنین» (**خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند**). آری، اگر خدمات انسانی و مردمی همراه با ایمان باشد، عالی‌ترین پاداش را خواهد داشت. در غیر این صورت، به کلی بی‌پاداش خواهد بود. البته پاداش عمل منحصراً داخل شدن در بهشت نیست؛ چنان‌که در حدیثی از امام کاظم(ع) می خوانیم: «**در بنی‌اسرائیل، مرد باایمانی بود که همسایهٔ کافری داشت. مرد کافر نسبت به همسایهٔ باایمان خود نیک‌رفتاری می‌کرد. وقتی که از دنیا رفت، خدا برای او خانه‌ای بنا کرد که مانع گرمای آتش شود ... و به او گفته شد این به سبب نیک‌رفتاری‌ات با همسایهٔ مؤمنت است.**» همچنین از پیامبر(ص) در بارهٔ شخصی به نام «عبدالله بن جدعان» که از مشرکان معروف جاهلیت و از سران قریش بود، چنین نقل شده: «**کم عذاب‌ترین اهل جهنم، ابن جدعان است.**» سؤال کردند: چرا ای پیامبر خدا؟ فرمود: «**زیرا او به گرسنگان غذا می‌داد.**» در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر به عدی بن حاتم (فرزند حاتم طائی) فرمود: «**به خاطر سخاوت پدرت، عذاب شدید از او برداشته شد.**»[2]

۱ـ بحارالانوار، ج ۸ ، ص ۲۴۴

۲ـ اقتباس از نمونه، ج۱۰، ص ۳۱۴

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۚ إِن يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ
بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ ۚ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ ۖ
سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ ﴿٢١﴾ وَقَالَ
الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ
وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ
إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا
أَنفُسَكُم ۖ مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ ۖ إِنِّي كَفَرْتُ
بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ ۗ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾
وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ۖ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا
سَلَامٌ ﴿٢٣﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾

آیا ندیدی خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! اگر بخواهد، شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد. ۱۹ و این کار برای خدا مشکل نیست. ۲۰ و (در قیامت،) همهٔ آنها در برابر خدا ظاهر می‌شوند؛ در این هنگام، ضعفا [= دنباله‌روان نادان] به مستکبران (و رهبران گمراه) می‌گویند: «ما پیروان شما بودیم؛ آیا (اکنون که بخاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده‌ایم،) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟» آنها می‌گویند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم؛ (ولی کار از اینها گذشته است،) چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی، تفاوتی برای ما ندارد؛ راه گریزی برای ما نیست.» ۲۱ و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعدهٔ حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلّف کردم. من بر شما تسلّطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من. من نسبت به شرک شما دربارهٔ خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» مسلّماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند! ۲۲ و کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، به باغهای بهشت وارد می‌کنند؛ باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ به اذن پروردگارشان، جاودانه در آن می‌مانند؛ و تحیّت آنها در آن، «سلام» است. ۲۳ آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمهٔ طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشهٔ آن (در زمین) ثابت، و شاخهٔ آن در آسمان است؟! ۲۴

۲۱. اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم : ظاهراً منظور از هدایت، راهنمایی برای خلاص شدن از عذاب جهنم است؛ یعنی رهبران گمراه مستکبر، در حالی‌که در عذاب می‌سوزند، به پیروان نادان مستضعف می‌گویند: اگر خدا ما را به بیرون شدن از جهنم راهنمایی کرده بود، ما نیز شما را به آنجا هدایت می‌کردیم. شاید هم منظور آنها هدایت به دین حق در دنیا باشد؛ یعنی اگر خداوند در دنیا به ما توفیق داده و ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم؛ ولی ما به خاطر تکبرمان و شما به خاطر حماقتتان هر دو گمراه و جهنمی شدیم. البته این دو تفسیر در واقع یکی است؛ چرا که آنچه در قیامت ظاهر می‌شود، چیزی جز اعمال و اعتقادات انسان در دنیا نیست که حقیقت آن پوشیده است و در آنجا آشکار می‌گردد.[۱]

۲۲. وسوسه‌های شیطان، اختیار را از انسان نمی‌گیرد : از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی‌گیرد؛ بلکه او یک دعوت‌کننده بیش نیست، و این انسان‌ها هستند که با ارادهٔ خود دعوت شیطان را می‌پذیرند؛ منتها ممکن است زمینه‌های قبلی و تداوم کار خلاف، انسان را به جایی برساند که نوعی حالت سلب اختیار در برابر وسوسه‌ها در وجود او پیدا شود؛ همان‌گونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر مشاهده می‌کنیم. در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سورهٔ نحل می‌خوانیم: «**شیطان بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آنها که نسبت به او [خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا گردن می‌نهند).**» همچنین شیطان به این ترتیب، پاسخ دندان‌شکنی به همهٔ کسانی می‌دهد که گناهان خویش را به گردن او می‌اندازند و او را عامل انحرافات خود می‌شمرند و به او لعنت می‌فرستند، و این منطق عوامانه را که گروهی از گناهکاران برای تبرئهٔ خویش دارند، می‌کوبد.[۲]

۲۴. درخت پاکیزهٔ توحید : با دقت در آیات قرآن به دست می‌آید که منظور از «**کلمهٔ طیّبه**» (**گفتار پاکیزه**) که به درخت پاکیزه‌ای تشبیه شده، اعتقاد حقیقی و پایدار به توحید و یکتایی خداوند است. اصل و اساس این اعتقاد ـ یعنی خداوند ـ وجودی است که هرگز از بین نمی‌رود و هیچ تبدیل و تغییری در آن راه ندارد. به همین جهت، به ریشهٔ ثابت درخت تشبیه شده که تمام حقایق و برکات از آن سرچشمه می‌گیرد. اعتقادات پاک ، اخلاق نیکو و اعمال شایسته که زندگی واقعی انسان و آبادانی مادی و معنوی جامعهٔ انسانی به آن وابسته است، همه و همه از این ریشه نشأت می‌گیرد. هنگامی که توحید و خداپرستی در وجود انسان ریشه بدواند، خود انسان، مصداق آن درخت پاکیزه می‌شود که از طرفی دل و جانش با خدای جهان مرتبط می‌گردد و از طرف دیگر مردم از برکات وجود او بهره‌مند می‌شوند. به همین جهت، در روایات بسیاری از اهل بیت(ع) در ذیل این آیه نقل شده که این درخت پاکیزه، پیامبر اسلام(ص) و خاندان پاکش است. حتی می‌توان گفت که هر اعتقاد صحیح و هر عمل صالحی، مصداق این درخت پاکیزه است؛ از اعتقاد راسخ توحیدی نشأت می‌گیرد و خیر و برکات آن در جهان هستی منتشر می‌شود.[۳]

۱ـ المیزان، ج۱۲، ص ۴۲ ۲ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۲۷ ۳ـ المیزان، ج۱۲، ص ۴۹

تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍۭ بِإِذْنِ رَبِّهَا ۗ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَٰلَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ
كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ۟ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا
مِن قَرَارٍ ﴿٢٦﴾ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ
فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ ۚ
وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿٢٧﴾ ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُوا۟ نِعْمَتَ
ٱللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا۟ قَوْمَهُمْ دَارَ ٱلْبَوَارِ ﴿٢٨﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا ۖ
وَبِئْسَ ٱلْقَرَارُ ﴿٢٩﴾ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلُّوا۟ عَن
سَبِيلِهِۦ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا۟ فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٣٠﴾ قُل لِّعِبَادِىَ
ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يُقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُوا۟ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ
﴿٣١﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ
مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ
لِتَجْرِىَ فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ
لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

هر زمان میوهٔ خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مَثَلها می‌زند، شاید متذکّر شوند (و پند گیرند). ۲۵ (همچنین) «کلمهٔ خبیثه» (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد. ۲۶ خداوند کسانی را که ایمان آوردند، بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد؛ هم در این جهان، و هم در سرای دیگر؛ و ستمگران را گمراه می‌سازد، (و لطف خود را از آنها برمی‌گیرد)؛ خداوند هر کار را بخواهد (و مصلحت بداند) انجام می‌دهد. ۲۷ آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! ۲۸ (سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است! ۲۹ آنها برای خدا همتایانی قرار داده‌اند، تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند؛ بگو: «(چند روزی از زندگی دنیا و لذّات آن) بهره گیرید؛ امّا عاقبت کار شما به سوی آتش (دوزخ) است!» ۳۰ به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو نماز را برپا دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار، انفاق کنند؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است، و نه دوستی.(نه با مال می‌توانند از کیفر خدا رهایی یابند، و نه با پیوندهای مادی.) ۳۱ خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفرید؛ و از آسمان، آبی نازل کرد، و با آن، میوه‌ها(ی مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد؛ و کشتیها را مسخّرِ شما گردانید، تا بر صفحهٔ دریا به فرمان او حرکت کنند؛ و نهرها را (نیز) مسخّر شما نمود؛ ۳۲ و خورشید و ماه را ـ که با برنامهٔ منظّمی درکارند ـ به تسخیر شما درآورد؛ و شب و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت؛ ۳۳

۲۶. درخت پلید کفر و گناه : **«کلمهٔ خبیثه»** به هر چیز خبیث و ناپاک اطلاق می‌شود؛ از جمله بـه گفتـار زشت و ناپسند، برنامه‌های گمراه‌کننده و غلط، انسان‌های ناپاک و آلوده. بدیهی اسـت درخـت زشـت و شومی که ریشهٔ آن کنده شده، نه رشد و نمو دارد و نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه ، نه سایه و منظره، نه ثبات و استقرار؛ قطعه چوبی است که جز به درد سوزاندن نمی‌خورد.[۱] در برخی از روایات مطرح شـده که دودمان شوم بنی امیه یا دشمنان اهل بیت، مصداق این درخت هستند.[۲]

۲۷. پاداش پایداری در راه حق : خداوند در این آیه به مؤمنانی که با اعتقـاد راسـخ بـر ایمـان خـویش پایداری می‌ورزند، وعده می‌دهد که به عنوان پـاداش پایداریشـان، آنـان را در زنـدگی دنیـا و آخـرت از لغزش انحراف از راه راست حفظ می‌کند و در مسیر سعادتشان نگه می‌دارد. یکی از مراحل مهمـی کـه انسان در مسیر تکامل خویش باید بگذراند، مرحلهٔ انتقال از دنیا به عـالم بـرزخ یعنـی مـرگ اسـت. در روایات فراوانی که در ذیل این آیه نقل شده، می خوانیم کـه خداونـد مؤمنـان پایـدار را در ایـن مرحلـهٔ هولناک از خطر لغزش و انحراف حفظ می‌کند. برای نمونه، از امام صادق(ع) روایت شده است: **«شیطان هنگام مرگ یکی از شیعیان و دوستداران ما، از طرف راست و چپ او می‌رود تا او را از (ولایت) ما بـاز دارد؛ اما خداوند نمی‌گذارد که آن شخص بلغزد و این است معنای «یثبت الله الذین آمنوا ... ».»** البته ایـن مرحلـه، یکی از مراحل سیر انسان است، خداوند در این آیه وعده داده است که مؤمنان پایدار را همیشـه و همـه جا در دنیا و آخرت از انحراف حفظ می‌کند.[۳]

۲۸. آنها که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند : منظور از ایـن افـراد، پیشـوایان کفـر و گمراهـی در امت‌های گذشته و نیز امّت پیامبر(ص) هستند که به جای شکر نعمت‌های الهی، کفران نعمت کردنـد و از نعمات خداوند، آن گونه که او راضی است، استفاده نکردند؛ چرا که بهترین شکرگزاری از نعمت‌هـای خدا، استفاده از آن نعمات به گونه‌ای است که خدا دوست دارد و شکر زبانی، یک مرحله از شـکرگزاری است. بدین ترتیب، خود و قوم خود را به جهنم سوزان کشاندند. در روایتی از امیرالمـؤمنین علـی(ع) در ذیل این آیه می‌خوانیم: **«ما (اهل بیت) نعمت خدا هستیم که بر بندگانش ارزانی داشـته اسـت.»** بـی‌شـک نعمت‌های خدا بی‌شمار است؛ اما امامان معصوم(ع)، بزرگ‌ترین نعمت خدا بر بشریت هستند.[۴]

۳۲ و ۳۳ . همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار : انسان از دیدگاه قرآن به قدری عظمت دارد که همهٔ موجودات به فرمان خدا مسخَّر او گشته‌اند؛ یعنی یا زمام اختیارشان به دست انسان است یـا در خـدمت منافع انسان حرکت می‌کنند. به هر حال آن قدر به این انسان عظمت داده شده است که به صورت یـک هدف عالی در مجموعهٔ آفرینش در آمده است. آری، همه از بهر او سرگشـته و فرمـان‌بردارنـد. بیـان و شرح این همه نعمت، علاوه بر این‌که در انسان شخصیت تازه‌ای مـی‌آفریـند و او را بـه عظمـت مقـام خویش آگاه می‌کند، حس شکرگزاری‌اش را نیز برمی‌انگیزد. شایان ذکر اسـت کـه تسـخیر در فرهنـگ قرآن به دو معنی آمده است: یکی این‌که چیزهایی مثل خورشید و ماه در خدمت منافع و مصالح انسـان هستند و دیگری این‌که زمام اختیار چیزهایی مثل راندن کشتی در دریاها در دست بشر است.[۵]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۳۵
۲ـ اطیب‌البیان، ج۷، ص ۳۸۴
۳ـ المیزان، ج۱۲، ص ۶۳
۴ـ پیشین، ص ۵۴
۵ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۵۵

وَ ءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾ وَإِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا الْبَلَدَ ءَامِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ
أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ۖ
فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٦﴾
رَّبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ
عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً
مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ۗ وَمَا يَخْفَىٰ
عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبِّي
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۚ
رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ
الظَّالِمُونَ ۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾

و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد. انسان، ستمگر و ناسپاس است. ۳۴ (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [= مکّه] را شهر امنی قرار ده؛ و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار. ۳۵ پروردگارا! آنها [= بتها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند. هرکس از من پیروی کند از من است؛ و هرکس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی. ۳۶ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دلهای گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. ۳۷ پروردگارا! تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می‌کنیم؛ و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست. ۳۸ حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ مسلّماً پروردگار من، شنونده (و اجابت کنندهٔ) دعاست. ۳۹ پروردگارا! مرا برپا کنندهٔ نماز قرار ده، و از فرزندانم (نیز چنین فرما)، پروردگارا! دعای مرا بپذیر. ۴۰ پروردگارا! من و پدر و مادرم و همهٔ مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می‌شود، بیامرز!» ۴۱ گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است! (نه، بلکه کیفر) آنها را برای روزی تأخیر انداخته‌است که چشمها در آن (بخاطر ترس و وحشت) از حرکت بازمی‌ایستد؛ ۴۲

۳۴. آنچه نیاز دارید، به شما داده است : این آیه می‌فرماید که خداوند به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را که از او تقاضا کردید، به شما داد (توجه داشته باشید که «مِن» در جملهٔ «من کل ما سألتموه» تبعیضیه است). بدین علت چنین گفته شده که بسیاری اوقات، انسان از خدا چیزی می‌خواهد که بی‌شک ضرر و زیان یا حتی هلاکت او در آن است و خود نمی‌داند؛ اما خداوند دانا و حکیم و مهربان هرگز به چنین تقاضایی پاسخ نمی‌دهد و بسیاری اوقات نیز انسان با زبانش چیزی را از خدا نمی‌خواهد؛ ولی با زبان حال و فطرت و طبیعت و هستی‌اش آن را تمنا می‌کند و خدا به او می‌دهد. هیچ مانعی ندارد که «ما سألتموه»، هم درخواست زبانی را شامل شود، هم زبان حال را.[1]

۳۶. فرزندان حقیقی ابراهیم(ع) : در آیهٔ پیش خواندیم که حضرت ابراهیم(ع) از خدا تقاضا کرد که او و فرزندانش را از بت‌پرستی دور نگاه دارد. بدین ترتیب، آن حضرت، انسان‌ها را به دو گروه موحد و مشرک تقسیم کرد و از خدا خواست که او و فرزندانش را از گروه موحدان قرار دهد. این آیه می‌فرماید که ابراهیم خلیل(ع) به خداوند عرض کرد که هر کس حقیقتاً از راه و روش من ـ که توحید و خداپرستی است ـ پیروی کند، از من است و هر کس که در قلب و عمل از راه و روش من سرپیچی کند و خود را به شرک بیالاید، از من نیست. شاید بتوان گفت که حضرت ابراهیم(ع) به زیبایی این نکته را بیان داشته که خدایا، اگر چه من از تو خواستم که فرزندانم را از شرک دور نگاه داری، فرزندان حقیقی من کسانی هستند که از آیین من ـ که پرستش تو است ـ پیروی کنند؛ حتی اگر ظاهراً از نسل من نباشند، و آنها که از آیین توحید روی بر می‌گردانند، با من نسبتی ندارند؛ حتی اگر به ظاهر از نسل من باشند. این نکتهٔ بسیار مهمی است که آنچه که نزد خدا و اولیای او ارزشمند است، نسبت‌های ظاهری نیست؛ بلکه ملاک ارزشمندی در نزد خداوند، نسبت‌های معنوی و شباهت‌های روحی با پیامبران و امامان است. در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**هر کس ما را دوست داشته باشد، از ما اهل بیت است.**» راوی حدیث می‌گوید که من به امام عرض کردم : فدایت شوم، آیا از شماست؟! فرمود: «**به خدا سوگند که از ماست. آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که از قول ابراهیم(ع) می‌فرماید که «هر کس از من پیروی کند، از من است»؟**» در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «**هر کس از شما که تقوای الهی پیشه کند و خود را اصلاح کند، از ما اهل بیت است.**» راوی حدیث از امام پرسید: از شما اهل بیت است؟! امام فرمود : «**از ما اهل بیت است؛ چرا که ابراهیم(ع) در این باره فرمود: «هر کس از من پیروی کند، از من است».**» شخصی به نام عمر بن یزید پرسید: [آیا به راستی] از آل محمد(ص) است؟! امام فرمود: «**بله، به خدا سوگند، از آل محمد(ص) است. به خدا سوگند، از آنهاست. مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند»؟ نیز سخن ابراهیم را که فرمود: «هر کس از من پیروی کند، از من است»؟**»[2]

۳۷. رها کردن هاجر و اسماعیل در سرزمین مکه : این آیه به زمانی اشاره دارد که حضرت ابراهیم از کنیزش هاجر صاحب پسری شد و نامش را اسماعیل گذاشت، حسادت همسر اولش ساره تحریک شد و او نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند. به همین جهت از ابراهیم خواست که آن مادر و فرزند را به نقطهٔ دیگری ببرد. ابراهیم(ع) نیز به فرمان خدا در برابر این درخواست تسلیم شد و اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز، سرزمینی خشک و غیرمسکونی بود، برد و در آنجا گذارد و با آنها خداحافظی کرد و بازگشت. چیزی نگذشت که این کودک و مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند. هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد و خدایی که اراده کرده بود آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت گردد، چشمهٔ زمزم را آشکار کرد. چیزی نگذشت قبیلهٔ بیابان‌گرد «جُرهُم» که از نزدیکی آنجا می‌گذشت، از ماجرا آگاه شد و در آنجا رحل اقامت افکند و مکه کم کم شکل گرفت.[3]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۵۷ ۲ـ المیزان، ج۱۲، ص ۶۹ ۳ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۶۲

مُهطِعينَ مُقنِعي رُءوسِهِم لا يَرتَدُّ إِلَيهِم طَرفُهُم
وَأَفئِدَتُهُم هَواءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنذِرِ النّاسَ يَومَ يَأتيهِمُ العَذابُ
فَيَقولُ الَّذينَ ظَلَموا رَبَّنا أَخِّرنا إِلىٰ أَجَلٍ قَريبٍ نُجِب
دَعوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَم تَكونوا أَقسَمتُم مِن
قَبلُ مالَكُم مِن زَوالٍ ﴿٤٤﴾ وَسَكَنتُم في مَساكِنِ الَّذينَ
ظَلَموا أَنفُسَهُم وَتَبَيَّنَ لَكُم كَيفَ فَعَلنا بِهِم وَضَرَبنا لَكُمُ
الأَمثالَ ﴿٤٥﴾ وَقَد مَكَروا مَكرَهُم وَعِندَ اللَّهِ مَكرُهُم
وَإِن كانَ مَكرُهُم لِتَزولَ مِنهُ الجِبالُ ﴿٤٦﴾ فَلا تَحسَبَنَّ
اللَّهَ مُخلِفَ وَعدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ ذُو انتِقامٍ
﴿٤٧﴾ يَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَيرَ الأَرضِ وَالسَّمٰوٰتُ وَبَرَزوا
لِلَّهِ الواحِدِ القَهّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى المُجرِمينَ يَومَئِذٍ مُقَرَّنينَ
في الأَصفادِ ﴿٤٩﴾ سَرابيلُهُم مِن قَطِرانٍ وَتَغشىٰ وُجوهَهُمُ
النّارُ ﴿٥٠﴾ لِيَجزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفسٍ ما كَسَبَت إِنَّ اللَّهَ سَريعُ
الحِسابِ ﴿٥١﴾ هٰذا بَلٰغٌ لِلنّاسِ وَلِيُنذَروا بِهِ وَلِيَعلَموا
أَنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا الأَلبابِ ﴿٥٢﴾

گردنها را کشیده، سرها را بـه آسـمان بلندکرده، حتّی پلک چشمهایشـان از حرکت بـازمی‌ماند؛ (زیرا بـه هر طرف نگاه کنند، آثار عذاب آشکار اسـت.) و (در این حال) دلهایشـان (فرومی‌ریزد؛ و از اندیشه و امید،) خالی می‌گردد. ۴۳ و مردم را از روزی که عذاب الهی بـه سراغشان می‌آید، بترسـان! آن روز که ظالمان می‌گویند: «پروردگـارا! مدّت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تـو را بپذیریم و از پیامبـران پیروی کنیم.» (امّا پاسـخ می‌شـنوند که:) مگر قبـلاً سوگنـد یـاد نکـرده بودیـد کـه زوال و فنایی برای شـما نیسـت؟! ۴۴ (آری شما بـودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشـتن سـتم کردند، ساکن شدید؛ و برای شما آشـکار شـد چگونه بـا آنان رفتار کردیم؛ و بـرای شما، مَثَلها (از سرگذشـت پیشـینیان) زدیم (بـاز هم بـیدار نشـدید)! ۴۵ آنها نهایت مکر (و نیرنگ) خود را بـه کار زدند؛ و همهٔ مکرها (و توطئه‌هایشان) نزد خدا آشکار است، هر چند مکرشان چنان باشد که کوهها را از جا بـرکند. ۴۶ پس گمان مبـر که خدا وعده‌ای را که بـه پیامبـرانش داده، تخلّف کند؛ چرا که خداوند قادر و انتقـام گیرنده اسـت. ۴۷ در آن روز که این زمین بـه زمین دیگر، و آسـمانها (بـه آسمانهای دیگری) مبدل می‌شـود، و آنان در پیشـگاه خداوند واحـد قـهار ظاهر می‌گردند. ۴۸ و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی؛ (که دستها و گردنهایشان را به هم بسته است.) ۴۹ لباسهایشان از قطران [= مادّهٔ چسبندهٔ بد بوی قابل اشتعال] اسـت؛ و صورتهایشـان را آتش می‌پوشـاند؛ ۵۰ تا خداوند هر کس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد. بیقین، خداوند سریع الحساب است. ۵۱ این (قـرآن،) پیام (و ابـلاغی) برای (عموم) مردم است؛ تا همه بوسـیله آن انذار شـوند، و بـدانند او خدای یکتاسـت؛ و تا صاحبـان مغز (و اندیشه) پند گیرند. ۵۲

۴۳. توصیفی از حال ستمگران در قیامت : در آیهٔ پیش و این آیه برای قیامت پنج ویژگی ذکر شده است : خیره شدن چشم‌ها، کشیده شدن گردن‌ها، بلند کردن سرها به سوی آسمان، از حرکت افتادن پلک چشم‌ها و فراموش شدن همهٔ چیزها. این صفات، ترسیم بسیار گویایی از هول و وحشت فوق‌العاده شدیدی است که در آن روز به ظالمان دست می‌دهد. همان‌ها که همیشه با نگاه‌های مغرورانه و متکبّرانهٔ خویش همه چیز را به باد استهزا می‌گرفتند، آن روز چنان بیچاره می‌شوند که حتی توانایی بستن پلک چشم‌ها را از دست می‌دهند. برای ندیدن منظره‌های هولناک فقط چشم‌ها را خیره به آسمان می‌دوزند؛ چرا که به هر طرف نگاه کنند، منظرهٔ وحشتناکی در برابر چشم آنهاست. آنها که خود را عقل کل می‌پنداشتند و دیگران را بی‌خرد می‌انگاشتند، چنان عقل و هوش خود را از دست می‌دهند که نگاهشان نگاه دیوانگان بلکه مردگان است؛ نگاهی خشک، بی‌تفاوت، بی‌حرکت و پر از ترس و وحشت. به راستی قرآن هنگامی که می‌خواهد منظره‌ای را مجسم کند، در کوتاه‌ترین عبارت، کامل‌ترین ترسیم‌ها را می‌کند که نمونهٔ آن همین دو آیه است.[۱]

۴۴. این آیه به کدام روز اشاره دارد؟ : در دو آیهٔ گذشته، سخن از وضعیت ستمگران در قیامت و حال و روز سخت و پریشان آنها در آن روز هولناک به میان آمد. این آیه نیز مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید، می‌ترساند. مفسران بزرگی همچون علامه طباطبایی اما بر آن‌اند که منظور از آن روز، قیامت نیست؛ بلکه روزی است که عذاب الهی در همین دنیا به طور ناگهانی نازل می‌شود و بین پیامبران و امت‌هایشان داوری می‌کند و دشمنان ظالم و متکبّر پیامبران را از بین می‌برد. این عذاب، در بارهٔ تمام امت‌ها ـ به شرط نافرمانی از پیامبران(ع) ـ مقرر گشته و با رسیدن اجلشان اجرا نیز شده است. قوم‌های لوط، هود، ثمود و ... ، اقوامی هستند که قرآن به صراحت به عذاب دنیوی آنها اشاره کرده است. حتی امت پیامبر اسلام(ص) ـ که همهٔ انسان‌های پس از پیامبر(ص) را شامل می‌شود ـ نیز از این قانون مستثنا نیست و در آیات فراوانی از قرآن، وعدهٔ عذاب در همین دنیا به این امت داده شده است. روزی که عذاب الهی، ظالمان این امت را در بر بگیرد و آنها را نابود کند، دیگر از شرک و عصیان خبری نیست و تنها مؤمنان موحد بر روی زمین باقی می‌مانند؛ چنان‌که خداوند در این باره می‌فرماید: «**ما در زبور بعد از ذکر [- تورات] نوشتیم که بندگان صالح من، وارث (حکومت) زمین خواهند شد.**» (انبیاء ـ ۱۰۵).[۲] جالب توجه این‌که در روایات اهل بیت(ع) می‌خوانیم که آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ انبیاء به ظهور حضرت مهدی(عج) و این‌که ایشان پس از پر شدن زمین از ظلم و جور، آن را پر از عدل و داد خواهد کرد، اشاره دارد.[۳]

۴۸. قیامت؛ امری بالاتر از تصوّر : با تدبّر و دقت در آیاتی که در بارهٔ تبدیل و تغییر آسمان‌ها و زمین در قیامت سخن می‌گوید، این نکته روشن می‌شود که این موضوع چنان عظمت دارد که از فهم و درک بشر خارج است و حقیقت آن را نمی‌توان تصور کرد. تنها این مقدار فهمیده می‌شود که نظام هستی در آن روز به طور کلی تغییر می‌کند و به صورت دیگری درمی‌آید. اگر در روایاتی که در این باره نقل شده، به مطالب حسی برمی‌خوریم، باید توجه کنیم که همهٔ آنها از باب مثال و نزدیک کردن آن حادثهٔ بزرگ به ذهن‌ها است؛ چنان‌که در آیاتی از قرآن نیز چنین است. برای مثال در آیهٔ ۲۰ سورهٔ نبأ می‌خوانیم که «**در قیامت، کوه‌ها به حرکت درمی‌آید و به صورت سرابی می‌شود**». روشن است که منظور از سراب شدن کوه‌ها، حرکت آنها از جایشان و از بین رفتن آنهاست؛ نه این‌که کوه‌ها به صورت سراب در آیند. همچنین اگر در روایتی می‌خوانیم که در قیامت، خاک به صورت نقره در می‌آید، از باب مثال و تقریب به ذهن است؛ و الّا حقیقت آن روز بر عقل‌های ما پوشیده است.[۴]

۱ـ نمونه، ج۱۰، ص ۳۷۵ ۲ـ المیزان، ج۱۲، ص ۸۰ ۳ـ المیزان، ج۱۴، ص ۳۳۸
۴ـ المیزان، ج۱۲، ص ۸۷